

شودند ؟ و چرا این مسئولیت را شگرفتند ؟ و این مسئولیت را اگر شگرفتند کی باید می گرفت و کجا تصور شده ؟

آقای چمرودی : دلیل این بسیار روشن و ساده است. اولاً "مجموعه تعلیم و تربیت در یک جامعه یک مجموعه ای است که باید هماهنگ باشد و این استاد دانشگاه یا احیاناً "مدارس ابتدائی یا مدارس متوسطه یا یک مؤسسه خصوصی علمی نمی تواند مأمور انجام چنین کاری باشد. باید در مجموعه آموزش مملکت که بدست دولت مطرح ریزی می شود و به مرحله اجرا در می آید در آنجا این فکر می شد که ضمن تربیت مثلاً ۱۰۰ تحصیلکرده عالی مقام ، هزار تکنیسیان تکنولوژیک حد فاصل بین یک انسان عادی و یک تحصیلکرده عالی مقام بوجود بیاورند که همراه تربیت ۱۰۰ تحصیلکرده طراز اول بمعنی اعم ۱۰۰ پزشک یا ۱۰۰ مهندس یا ۱۰۰ نویسنده طراز اول کسان دیگری هم تربیت بشود به تعداد بیشتر تا این خلاء پر بشود تا علم مفید دانشمندان بوسیله این آدمهای و این وسائل حد فاصل به جامعه برسد. هم شما و هم من گفتیم که استادان دانشگاه بخصوص استادان دانشگاه تهران از تحولات ایران بکلی بیگانه بودند. بنابراین ، اینها این نیاز را درک نمی کردند. اگر تعدادی پزشک بودند که در بیمارستانها کار می کردند احیاناً "تعدادی مهندس بودند که با تحمل مشکلاتی در جامعه به کسب و کار می پرداختند و این نیاز را احساس می کردند این مورد توجه همه استادان نبود. اگر به یاد داشته باشید قانون را ضوری گذرانده بودند که استاد تمام وقت درست کرده بودند. یعنی استاد با این طرح قانونی بکلی از جامعه بیگانه باشد. در اطاق تدریس خودش فقط به تئوری بپردازد. و این هم یک کار غلطی بود. بصورتی که استاد تمام وقت درست شده بود بسیار بسیار کار غلطی بود. چرا برای اینکه عرض کردم آن عده از پزشکان و آن عده از مهندسان و آن عده از معماران آن عده از دانشمندان رشته های دیگر که با جامعه در تماس بودند این نیاز را احساس می کردند و پدیده این فکر بودند. این اقلیت مسئولیت اداره امور تعلیماتی مملکت را بعهده داشتند. دولت پنحو دیگری آقای دکتر اعتماد در مملکت ما بوجود می آمد. دولتها بصورت دیگری تشکیل می شد که مسئولیتی در مقابل نمایندگان مردم نداشت. بنابراین انتخاب یک وزیر، یک وزیر مسئول بخصوص وزیری که آموزش مملکت در دستش هست. مسئولیتی در برابر نمایندگان مردم در مقابل جامعه برای خود احساس نمی کرد. علت این بوده است. دانشگاه تهران نمی توانست بصورت جمع استادان در این امر مداخله کند و پیشقدم بشود. عده محدود استادان که این نیاز را احساس می کردند قدرتی در دست نداشتند.

سوال : مسئله تأسیس دانشگاههای مختلف در شهرستانها را مطرح فرمودید این مسئله البته همانطور که دیدیم گرفتاریهای زیادی داشت و شما بهتر از همه این را احساس می کردید. ولی مسئله استقلال دانشگاه تهران را هم باید در مقابل این داستان گذاشت به این مفهوم که اگر شما یک دانشگاه دارید مثل دانشگاه تهران که چشم و چراغ مملکت است و افکار مردم همه به آن سو است و آن هم باید مستقل باشد و آن هم باید حرمت خودش را داشته باشد و آن هم باید مورد دخالتهای بیجا قرار نگیرد تا بتواند وظیفه اش را انجام بدهد. آیا شما فکر می کنید این کار در خلاء انجام پذیر است ؟ یعنی یک دانشگاه تک و تنها، بدون رقابت ، و بدون اینکه هیچ نوع ارزیابی از کارش بشود و بدون اینکه هیچ شوق مردم حداقل یا دولت ، هر دولتی بوده و هر ترتیبی انتخاب شده ، بتواند بفهمد که آیا این دانشگاه وظیفه اش را انجام میدهد یا نه ؟ وسیله سنجشی در دست داشته باشد برای این کار که نبود و امکان پذیر نیست. تنها وسیله

سنجش و تنها وسیله ایجاد وسیله رقابت است و اینکه هر دانشگاهی سعی کند کار خودش را بهتر بکند . این هست که در مقابل آن دانشگاه یا آن دستگاه، دستگاههای دیگری باشند که در واقع این دستگاهها کنترل کننده کار همدیگر باشند. اگر دانشگاه دیگری در ایران ایجاد می شد که احیاناً آن دانشگاه بعد از دهسال و بیست سال می توانست افراد بهتری را تربیت بکند آن وقت معلوم می شد که دانشگاه تهران وظیفه اش را انجام داده یا نداده. من فکر می کنم که استقلال دانشگاه بصورت يك واحد تك و تنها در مملکت مفهوم ندارد مگر اینکه شما در قالب يك ساخت وسیع دانشگاهی قرارش بدهید که این دانشگاه از موجودیت و استقلال خودش دفاع بکند نه با هم نه با پرشمیب بلکه با نتیجه کارش و آن چیزهایی که تحویل اجتماع میدهد آن هست که استقلال دانشگاه را تامین می کند وگرنه قانون میدانید در ایران آنقدر حرمت داشت . افراد، افراد بسیاری که در راس دانشگاه تهران قرار گرفتند متأسفانه زامشان گذرا بود در مصورت هرکسی گذرا هست . بنابراین، منطق سیستمی در این کار بعقیده بنده نبود. منطق سیستم این هست که در يك مملکتی دانشگاه در مقابل مسئولیتهايش قرار بگیرد و بعنوان يك موجود زنده ای از خودش دفاع بکند و نه بعنوان قانون و نه بعنوان يك شخص . حالا در این مورد چه می فرمائید ؟

آقای جفرودی : من که عضو دانشگاه تهران بوده ام و به این عضویت هم از نظر علمی و خدمت به مردم ایران همیشه افتخار می کنم وظیفه دارم که امروز نظر شما را تأیید کنم. استقلال يك موسسه عالی فرهنگی در ایران مفهومی ندارد باید استاتو یعنی مقررات سازمانی هر دانشگاه و مملکت همه دانشگاههای مملکت باید شبیه بهم می بود. دانشگاه تهران استقلال داشت از لحاظ مالی ، از لحاظ استخدامی ، و از لحاظ مقرراتی . بهیچوجه من الوجوه از نظر عرضه علم به جامعه ، علم مفید ، مطلقاً نبود. این استقلال دانشگاه تهران با توجه به مقرراتی که برای سایر دانشگاههای مملکت وضع شده بود مفهوم نداشت و نمی پایست وجود داشته باشد . همانطور که خودتان فرمودید باید موسسات عالی فرهنگی با هم به رقابت بپردازند. البته، این رقابت باید مفید به حال جامعه ایران می بود. یعنی استاد بعنوان صاحب علم عالی می پایست دانشم با جامعه و با کارهای جامعه ، با تحولات جامعه ، در تماس دانشم می بود و طرحهای استاد در جامعه عرضه میشد و وجود خارجی پیدا می کرد . از این راه می پایست دانشگاهها با هم به رقابت می پرداختند نه از لحاظ صرف تئوری یا بهتر تدریس کردن یا احیاناً "محصول بیشتری دادن" . آن هم مفهوم نداشت . اما اگر عرضه علم استاد دانشگاه را ما ملاک رقابت قرار می دادیم و آنرا در جامعه با هم مقایسه می کردیم آن وقت این کار صحیح بوده. من تصدیق می کنم که استقلال يك موسسه بنام دانشگاه تهران مطلقاً صحیح نبود . اینکه کار غلطی بود.

سوال : نسبت به رومساء دانشگاه تهران. راجع به رومساء مختلفی که شما در طی مدت خدمتتان شاهد کارشان بودید چه قضاوتهایی دارید ؟ کدامشان را واقعا می توانید بصورت مشخص امروز بفرومائید که این چه خدماتی به دانشگاه کرد و کدامشان احیاناً فکر می کنید که دانشگاه را از مسیرش منحرف کرد یا آنطوریکه باید دانشگاه را نتوانست به نتیجه برساند ؟ قضاوت شما نسبت به رومساء دانشگاهها چه هست ؟

آقای جفرودی : بنده امیدوارم که مراد چنانعالی ذکر اسم نپاشد که امروز بعد از گذشت سالیانی ما بنشینیم نسبت به اشخاص قضاوت بکنیم . ولی آنچه که مسلم است چون من فکر می کنم مثل عده قابل ملاحظه ای از تحصیلکرده های ایرانی ، مسئولان ایرانی تاریخ زنده دوران پهلوی هستند. تا یکمالی استقلال دانشگاه ،

استقلال تدریس ، استقلال علم مفهوم داشت و رؤساء بدست جامعه استادان انتخاب می شدند. ولی از یکسال بعد این امر طبیعی ، این امر صحیح موقوف شد ، و بیشتر رؤساء دانشگاهها از یکسال بعد انتصابی بودند و به لحاظ سیاسی به ریاست دانشگاهها منصوب می شدند و این عده از اشخاص چون مقام شامخ علمی را احراز نکرده بودند که از طریق سلسله مراتب دانشگاهی به شوراهای دانشکدهها و دانشگاهها انتخاب بشوند و به این مقام شامخ برسند اینها سعی داشتند که در جاهای معینی سر بسمبارتند تا بتوانند به این مقام شامخ علمی برسند. بیشتر این رؤساء فاقد صلاحیت دانشگاهی بودند و بهمین جهت من می توانم حتی با ذکر اسامی بسیاری بگویم از وجود اینها در راس دانشگاهها چقدر لطمه به جامعه ایران وارد شد.

سؤال : در واقع منظور شما تحولی است که بعد از کنار رفتن دکتر سیاسی ایجاد شد از آن تاریخ می فرمائید بده ؟

آقای جفرودی : بشحوی مراد من همین است . ولی این را نمی توانیم مبداء قرار بدهیم.

سؤال : چون آشوقت بود که نحوه تعیین رئیس دانشگاه عوض شد در واقع .

آقای جفرودی : درست است ولی این را نمی توانیم مبداء قرار بدهیم .

سؤال : یعنی مسئولان این هست که بعد از دکتر سیاسی هم رؤسای بودند که...

آقای جفرودی : هنوز، هنوز. عدهای از رؤساء خوب ، رؤسای دانشگاهها ، خوب انتخاب می شدند، شورای دانشگاهها، جامعه معلمین در انتخاب آنها موثر بودند ولی تدریجاً این کار بکلی جنبه علمی را از دست داد و جنبه سیاسی پیدا کرد.

سؤال : تشکیل وزارت علوم و آموزش عالی که در اول به منظور این بود که کار علم و تحقیق در مملکت ضعیف داده بشود و از آن حالت سکون و سکوت بیرون بیاید و این کاری بود که قضاوت شد بدست و به غلط که کار وزارت آموزش نبود ، برای اینکه وزارت آموزش اینقدر درگیری با آموزشهای سطح پایین داشت که در واقع پیش از واقعی را برای توسعه علم و تحقیق در مملکت نداشت . بنده یادم هست که وقتی که هویدا نخست وزیر بود در اوائل نخست وزیری تمام حرفهای که در جلسات مختلف ، جاهای مختلف میزد این بود که باید چه فکری کرد که دانشگاهها قدرت بیشتری پیدا بکنند ، مراکز تحقیقاتی قدرت بیشتری پیدا بکنند و مشارکت بیشتری در کار مملکت داشته باشند و این کنکاش او را برد بسوی اینکه وزارت خاصی برای این کار ایجاد بکند پشام وزارت علوم و آموزش عالی که بعد هم تأسیس شد و بعد هم متأسفانه وزراء مختلفی داشت و گرفتاریهای پیدا کرد. تأسیس این وزارتخانه تقریباً مصادف شد با دورانی که دانشگاه تهران دچار تشتت شد از لحاظ انتخاب رؤساء دانشگاهها. آیا تشکیل وزارت علوم و آموزش عالی را شما منطقی می دانستید در آن موقع ؟ یا فکر می کنید که نباید این کار را می کردند؟ یا اگر کردند فکر می فرمائید که وزارت علوم و آموزش عالی نتوانست جای خودش را پیدا کند و وظیفه خودش را انجام بدهد ؟ در این مورد چه نظری دارید ؟

آقای جفرودی : تاسیس وزارت آموزش عالی بطور قطع لازم و مفید بود. حال اگر این وزارتخانه بدلائل سیاسی نتوانست آن وظیفه‌ای را که بعهده داشت انجام بدهد مطلب دیگر است. ولی باوجود وزارت آموزش که به حق باید به تعلیمات ابتدائی و متوسطه میرسد باید همراه با وزارت علوم يك وزارتخانه دیگری نیز تاسیس میشد و آن وزارت حرفه بود که از مردوی ایشا مهمتر بود و این سه وزارتخانه باید با تشکیل جلسات مشترک بطور دائم با هم کار می کردند هم‌آمذگ می بودند. بنابراین اگر وزارت حرفه درست میشد و این سه وزیر سه وزارتخانه در حد صلاحیت شخصیتها انتخاب می شدند بنظر من وجود هر سه وزارتخانه برای کار مملکت بسیار بسیار مفید بود و تعلیمات را که ما لاقبل مردوی ما بعنوان دو دانشگاهی دو فرد تحمیل کرده اشتقادات زیادی به این داریم از این اشتقادات بطور قطع در سالهای آخر رژیم سابق کاسته میشد. وزارت علوم رسالتش را نتوانست انجام بدهد برای اینکه وزراء روی صلاحیت دانشگاهی، روی صلاحیت علمی، روی صلاحیت جامعه ایران انتخاب نمی شدند. علت این است. دانشگاه تهران خودش را در مقابل وزارت علوم مطلقاً مسئول نمی دانست. عده‌ای از دانشگاهها با توجه به ریاستی که داشتند تابع وزارت علوم بودند ولی بعضی از این دانشگاهها از این تبعیت سرپا میزدند. بنابراین این وزارتخانه هم نمی توانست وظیفه‌اش را آن چنانکه قانون صراحت داشت انجام بدهد. و من معتقدم وزارت علوم در تمام دوران حیاتش در رژیم سابق دچار تشنج و مبارزه با موسسات عالی فرهنگی ایران اعم از تهران و شهرستانها بوده است.

سوال : شاید دهسال آخر قبل از انقلاب بعضی از دانشگاههای ما، احساس من این هست، بتدریج بطرف ترقی و استحکام میرفتند و کیفیت کارشان رویهمرفته خوب بود از جمله می توانم دانشگاه پهلوی شیراز را اسم ببرم، دانشگاه صنعتی آریامهر را اسم ببرم. که اینها بگو اینکه در اول اشکالات داشتند ولی بتدریج توانستند يك موقعیت خاصی برای خودشان پیدا بکنند و هم از لحاظ تربیت دانشجو و هم از لحاظ کیفیت تحقیقاتشان نقش موثری بازی کنند و يك پرستیژی در به اصطلاح صحنه آموزش عالی ایران پیدا کنند. این را شما قبول دارید که آنها موفق شدند یا فکر می کنید که آنها هم نتوانستند این کار را بکنند؟ یعنی آن دانشگاههای تازه بعلت اینکه درگیریهای سابق را نداشتند آیا دستشان بازتر بود که بتوانند وظیفه‌شان را انجام بدهند و دادند یا نه؟ و آیا پیشرفت آنها روی پیشرفت سایر دانشگاهها مثل دانشگاه تبریز، اصفهان، مشهد و سایر دانشگاه مملکتی تاسیس‌رگذار بود یا نه؟ یعنی کوشش روی کار آنها گذاشت یا نه؟

آقای جفرودی : اگر این مطلب را فراموش کنیم که این مطلب بسیار مهم و موثر را که استاد دانشگاه می بایست شریک و سهیم در تحولات اجتماعی باشد، اگر این مطلب را فراموش کنیم، من تصدیق می کنم که دانشگاه پهلوی شیراز، همچنین دانشگاه صنعتی آریامهر از نظر تعلیم و از نظر ترویج علم، علم مفید، از دانشگاه تهران جلو افتاده بودند. علتش اینست که این دو دانشگاه به رقابت از دانشگاه تهران بوجود آمدند و تحت حمایت و نظر خاص بودند به آنها توجه کافی میشد. انصاف باید بدهم که دانشگاه پهلوی شیراز از نظر صرف علم خیلی پیشرفت کرده بود. دانشگاه صنعتی آریا مهر هم در مسیری بود که سرعت از دانشگاه تهران جلو می افتاد. این فقط برای شکستن استقلال دانشگاه تهران بوده که به آنها توجه میشد. رومانی در آنها منصوب می شدند که آنها مورد توجه بودند. امکانات در اختیار آنها گذاشته میشد و آنها فارغ از بسیاری از مشکلات مملکتی بودند و می توانستند این وظیفه را انجام بدهند و

انصاف باید گفت از نظر صرف علم بهتر از دانشگاه تهران کار می کردند.

سؤال : حالا يك مقداری هم راجع به دانشجویان صحبت کنیم . دانشگاه تهران و سایر دانشگاهها در صورت ولی پیشتر دانشگاه تهران با دانشجویان مسئله پیدا کرده بود . مسئله دانشجویان هم ابعاد وسیعی داشت و همه را نمی توانیم در اینجا بررسی کنیم . من از شما بعنوان يك استاد دانشگاه تهران که از مقام استادی شاعر بر تحول وضع دانشجویان در دانشگاه تهران بودید می خواهم بپرسم که شما طرز تجزیه و تحلیلتان چطوری است که دانشجویان در آن مسیر قرار گرفتند ؟ چرا دانشجویان در مقابل دانشگاه قرار گرفتند ؟ چرا دانشگاه نتوانست و موفق نشد که با دانشجویان خودش بحثی کنار بیاید ؟ آیا دانشجو از وضع آموزشی اش ناراضی بود ؟ آیا دانشجو دلائل سیاسی پشت سرش بود که با دانشگاه در می افتاد ؟ و نقش استادان بالاخره در حل این مسئله چه بود ؟ و چه جوری این مسئله در دانشگاه بررسی می شد و چطوری چاره جوشی میشد ؟

آقای جفرودی : علل این کار وسیع است و همه را در این فرصت کم نمی شود در نظر گرفت و عنوان کرد و تشریح کرد . اما اساس مطلب در این است که دانشجو در دانشگاهها بخصوص در دانشگاه تهران هیچ نوع استقلال نداشت . هیچ نوع استقلال فکری نداشت . مراد از این استقلال فکری قضاوت است در امور مملکت در حد معقول و در حدود قواشین و قضاوت در امر آنچه را که بهش می آموزند . همایشها که قبلاً باهم توافق داشتیم و بیان شد ، استاد دانشگاه اگر بعنوان يك دانشمند ، با علم مفید در جامعه موثر واقع میشد ، و آثارش ، مظاهر کارش ، مظاهر علمش ، رواج پیدا می کرد در مملکت مسلماً به استقلال فکری و استقلال فکری دانشجویان به لحاظ تعلیم و تربیت کمک می کرد . چرا؟ برای اینکه استادی که می تواند علمش را عرضه بکند ، آثار علمش را در مملکت بوجود بیاورد بطور طبیعی مورد احترام و قضاوت خوب و صحیح دانشجو قرار می گرفت . ولی چون این کار نبود دانشجو بطور دائم به لحاظ بعضی دروس در مقابل استاد قرار گرفته بود . نمی توانست نسبت به تغییر کار استاد قضاوتی بکند . محدود بود محدودیت فکری داشت . بنابراین از نظر تعلیماتی در مبارزه بود . ولی اگر این مبارزه را حتی محدود به علم ، محدود به تعلیم هم قرار میداد از جهات دیگر شاید بدست استادان ذیصلاح مورد تعقیب قرار می گرفت ، مورد تعقیب سیاسی قرار می گرفت . خاص آنکه این دانشجو به لحاظ سیاسی هم استقلال فکری نداشت و من معتقدم اگر در مؤسسات عالی علمی ( بنده تصریح می کنم و مخصوصاً این را به مؤسسات عالی اختصاص میدهم ) دانشجویان دارای استقلال سیاسی می بودند چنانچه و ماجراهایی که در دانشگاههای ایران بخصوص و مخصوصاً در دانشگاه تهران بوجود میآمد شاید به آن صورت و به آن اهمیت بوجود نمی آمد . به دانشجویان اگر امکان می دادند بعضی کتابها را آزادانه بخوانند و من یقین دارم خود دانشجویان چلب بعضی تلقینات سوء بعضی استادان که بصورت مزدور در بعضی سازمانهای سیاسی عضویت داشتند قرار نمی گرفتند.

سؤال : بنابراین عامل اصلی را شما عامل سیاسی می دانید ؟

آقای جفرودی : عامل استقلال فکری بطور اعم .

سؤال : ولی نحوه آموزش دانشگاه را در این امر موثر نمی دانید یعنی درگیریهایی صرفاً آموزشی دانشگاه با دانشگاه ؟

آقای چمرودی : آشم یکی از مهمترین مطالب بود. الهایه ، دانشجویایی که از نظر تعلیماتی اشتقاد به نوع تدریس داشتند ، ایراد داشتند ، ایشا بیشتر یا غالباً از طرف دانشجویایی که دارای فکر سیاسی داشتند تقدیر می شدند همراهی می شدند به ایچیت در کار این پیچاره‌ها ایراد می گرفتند. والا عده زیادی از دانشجویان به امر تعلیم ایراد داشتند و ایرادشان وارد بود.

سؤال : خوب من راجع به یکی از همکاران شما می خواستم سؤال بکنم که همه می شناسند و آن صفی اصفیاء است . اگر این سؤال را می کنم به این علت هست که ایشان از ایام بچگی با شما هم مدرسه بود و هدیگر را می شناختید و بعد هم سالها همکار بودید و بعد هم ایشان شخصی بودند که ضمن اینکه استاد دانشگاه بودند در کارهای مملکتی دست داشتند سالها مدیرعامل سازمان پرنامه بود بعد وزیر بود و داستانی دارد که همه می دانیم . سؤال من بیشتر از این لحاظ هست که انالیز بکنیم ببینیم این استاد دانشگاه اولاً وظایف استادی را هیچ انجام میداد ؟ و آیا فعالیتهایی که در خارج داشت این مانع از انجام وظایف استادی می شد یا احیاناً به دید وسیع کمک می کرد که بتواند بهتر وظیفه اش را در دانشگاه انجام دهد ؟

آقای چمرودی : پنده را بیاد دوستی اداختید که ذکر مطلب در پاره او برای من از وظایف حتمی زندگی من است بخصوص در این ایام که به کهولت پسر می برم . من با اصفیاء از دوره دوم متوسطه از سال ۱۳۰۸ همکلاس بودم . این شخص از همان ایام مردی وارسته و مردی به تمام معنی علمی درس خوان بود و همیشه هم شاگرد پرچمته کلاس مرادم شاگرد اول کلاس بود. ما باهم دوره پنجم کنکور محصلین اعزامی را گذراندیم و مردو قبول شدیم و مردو به کشور فرانسه آمدم او مدرسه پلی تکنیک را خواند و بعد مدرسه معدن پاریس را من به مدرسه پون اسوشه پاریس رفتم . مردو وقتی به ایران برگشتیم امر تعلیماتی اولین وظیفه ما بود و ما هر دو در یکسال در سال ۱۳۲۶ به مقام استادی ارتقاء پیدا کردیم . اما صفی اصفیاء روزی که مشاغل سیاسی پیدا کرد پنده این را به شما بگویم دست از کار تعلیماتی بکلی برداشت و دانشگاه را بکلی ول کرد . صفی اصفیاء در تمام دورانی که استاد دانشکده فنی بود وظیفه علمیش را به مفهوم واقعی انجام می داد. یعنی هم در کلاس تدریس می کرد هم روی زمین و در سرتاسر مملکت علمش را عرضه می کرد. اصفیاء از جمله کسانی بود که عمق آنها را در سرتاسر ایران با وسایل روز مخصوصاً با وسایل الکتریکی پیش پیشی می کرد و از این راه آنچه را که در سرتاسر تدریس می کرد به جامعه عرضه می کرد و مورد استفاده مردم ایران قرار می گرفت . اصفیاء در رشت ، در یزد ، در تهران ، در مشهد ، در بسیاری از شهرهای ایران ، از نظر آپهای زیرزمینی صاحب نظر و موثر بود . پشاپر این اصفیاء به مفهوم واقعی یک استاد مفیدی بود که با تحولات اجتماعی در رشته خودش تماس دائم داشت برخلاف بسیاری از استادان . آقای مهندس صفی اصفیاء یکی از شخصیتها ، یکی از رجال مسلم ایران است که در تمام دوران زندگی اش از جهات مختلف پاك بود. ایرادی به اصفیاء به لحاظ اداره موسساتی که پنده داشت مخصوصاً سازمان پرنامه به ایشان وارد نبود یا اشتقاد به حداقل بود ، که برای رجال ایران این پندرت ممکن است که در مورد یک شخصی چنین امری وجود داشته باشد . آقای صفی اصفیاء از سال ۱۳۴۸ دیگر در

دانشکده فنی تدریس نمی کرد. انتخابش هم با خودش بود. خودش مخیر بود می توانست به تدریس ادامه بدهد. ولی پارها به رفقاء شزدیکش که یکی هم من بودم می گفت که این دوکار را نباید باهم مخلوط کرد. حالا مسئولیت مهمتری از نظر سیاسی بعهده او است. سیاسی فنی بعهده او است. بنابراین دیگر نباید به امر تدریس بپردازد برای اینکه فرصت کافی بصورتی که استاد در تماس با جامعه داشت داشت که بتواند امر تعلیماتش را انجام بدهد.

سوال: حالا بعد از این بحث دانشگاه و به اصطلاح نقش آموزشی شما در ایران که بگذریم مگر اینکه مطلب دیگری داشته باشید که اضافه کنید، بنده می خواستم از شما سوال کنم که شخص شما چطوری وارد اجتماع شدید؟ یعنی علاوه بر تدریس در دانشگاه بچه نحوی شما وارد فعالیتهای فنی شدید؟ چون فلسفه سیاسی را بعد مطرح می کنیم وارد فعالیتهای فنی شدید و چطوری شما موفق شدید که خارج از کار دانشگاهیتهای کارهای دیگر بکنید و آنها برای ما شرح بدهید.

آقای جفرودی: من همانطور که به اختصار در این چهار جلسه برای شما بیان کردم همیشه معتقد بودم، وقتی که می گویم همیشه یعنی از روزی که از مدرسه پل و شوارخ پاریس فارغ التحصیل شدم، معتقد بودم که استاد باید بتواند، قادر باشد، علمش را بصورت مفید در بیاورد و به جامعه عرضه کند. من در اواخر آذرماه ۱۳۲۰ وارد دانشگاه تهران شدم. از همان موقع در پیروان کارهای داشتم. راست است که من مهندس معمار نبودم ولی نقشه هائی می کشیدم، برای مردم محاسبه می کردم و اینها را می ساختم. از اینکه می توانستم یک خانه چهار اتاقه تحویل یک کسی بدهم و سالها بماند خوشحال بودم. در همان حال به دانشجویان عرضه می کردم. و بعد در سال ۱۳۲۱ یک هواپیمائی کشوری وجود داشت که شادروان دکتر صدیق اعلم پاژ از نظر سیاسی رئیسش بود. من در آنجا بعنوان مهندس ناظر انتخاب شدم برای اینکه یک فرودگاه کوچکی را در یافت آباد می ساختند و از این کار خوشحال بودم که ضمن انجام تدریس من با عمل هم سر و کار دارم. بتون را می دیدم. چوب پست را می دیدم. مسائلی را که سرکلاس تدریس می کردم تجسم خارجی اینها را می دیدم. فوق العاده خوشحال بودم و برای شاگردانم از آجرهائی که در این ساختمانها بنکار می بردند مقاومت آنها را مثال میزدم. آنها را می بردم در آزمایشگاه دانشکده فنی می گفتمم آجر خرم آباد مقاومت اش این است، آجر تهران این است، آجر کوره های ری این است و از این کار بسیار من خوشحال بودم. این کار مرا تشویق کرد که در سال ۱۳۲۱ وارد اداره مهندسی پانک ملی ایران شدم. آنجا استخدام شدم باید این را هم در حاشیه مطلب بگویم که حقوق من در آن اداره ساختمان سه برابر حقوقم بود در دانشکده فنی و در قرارداد استخدامیم در پانک ملی ساعات کافی که من باید در دانشکده به امر تدریس و تهیه درس بپردازم پیش بینی شده بود یعنی تمام اوقات مرا نمی گرفت. من ۵ سال تمام در اداره ساختمان پانک ملی بودم. کارهای مختلف کردم مشغله نظارت بر امر ساختمان شعبه پانک پاژ که در مقابل سبزه میدان قرار گرفته و من همیشه جزئیات این ساختمان را در سرکلاس درس برای دانشجویان می گفتمم و آنها را پارها بردم سر این ساختمان برای اینکه قسمتهای مختلف را ببینند. به شما عرض کردم من همیشه معتقد بودم که علم یک تحصیلکرده باید مفید باشد. مرادم از کلمه مفید این است که عرضه بشود به جامعه و جامعه راضی باشد از این علم. آثارش وجود داشته باشد. بهمین جهت من روی این اعتقادی که داشتم برای اینکه یک معلم یک استاد باید با کار سر و کار داشته باشد رشته های مختلف را در مملکت من دنبال کردم عملاً بسیاری از راههاست که من در ساختن آنها شخصا موثر بودم.

تصفیه خانه آب تهران من قسمتهای ساختمانییش را شخصا" ساختم و از ایشکه این اولین تصفیه خانه مدرسی بود که يك موهسه فرائسوی قسمتهای مکانیکیش را نصب کرد و زیر نظر من نصب کرد همیشه به خودم افتخار می کردم . باید به شما متذکر بشوم که من در همان موقع که این تصفیه خانه را می ساختم وکیل مجلس هم بودم کارهاییم را تقسیم کرده بودم بین ساختن این تصفیه خانه که موضوع درس من هم در دانشکده فنی بود ، امر تدریس ، و کار سیاسی که بهش علاقه فوق العاده و غیر عادی داشتم . بهشایر این، من تا آخرین روز زندگیم در ایران عمدا" در کار حرفه خودم چه راه، چه ساختمان، همیشه در جامعه تماس مستقیم ، نظارت مستقیم ، یا عمدا" مشارکت داشتم . ( پایان نوار ۲ آ )

### شروع نوار ۲ ب

سوال : آقای جفرودی شما در چه سالی کارتان را در اداره ساختمان پانك مرکزی تمام کردید و بعدش چه کار کردید ؟

آقای جفرودی : من از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۷ در پانك ملی ایران در اداره ساختمان بودم . ساختمانهای بسیاری از شعب پانك ملی و مرکز زیر نظر من بود در بعضی ها مستقیما" من آزمایش زمین می کردم و ایشها را می دادم به دستگاههای فنی که محاسبه می کردند . در سال ۱۳۲۷ شادروان قباد طاهر که تازه شرکت مثلك را دایر کرده بود از آقای ابوالحسن اشتهاج مدیر وقت پانك ملی ایران تقاضا کرد که من را از ادامه خدمت در پانك معاف بکنند برای ایشکه من بروم به شرکت مثلك . این کار انجام شد . حقوق من در شرکت مثلك در آن وقت بعنوان مدیر فنی چهار برابر حقوقم در پانك ملی بود . هشت برابر حقوق من در دانشکده فنی محسوب میشد . در شرکت مثلك کارهایی که شرکت داشت بعنوان فنی من انجام میدادم . تا سال ۱۳۴۰ در شرکت بودم . يك مطلبی را باید به شما بگویم که من در مقاطعه کاری گیل شکردم چون آماده برای این کار نبودم و نمی توانستم شرکتی را بصورت مقاطعه کاری آن چنانکه باید در ایران اداره کنم . از این کار هم خیلی خوشم نمیآمد . ولی يك درآمد مالی برای من داشت که هیچوقت هم من شریك شرکت بصورت پا داشتن سهام کافی نبودم . ولی قانون منع مداخله از مجلس گذشت و من دیگتر بین انتخاب کار مقاطعه کاری و ادامه زندگى سیاسی دچار محطور شدم بشاچار کار مقاطعه کاری را بصورتی که داشتم ول کردم . بهمین جهت در سال ۱۳۴۰ بعنوان مدیرعامل سندیکای شرکتهای ساختمانی انتخاب شدم که قضاوتش با اعضای خود سندیکا است و تا سال ۱۳۵۷ از طرف چهار صد و سی و دو عضو سندیکا همیشه من بعنوان مدیرعامل انتخاب میشدم و تا آخرین روز به این سمت باقی بودم که تا وقتی آن ماجرای توقیف من پیش آمد .

سوال : نقش این سندیکا چه بود در واقع کارش چه بود ؟

آقای جفرودی : نقش سندیکا این بود هر نوع قانون که در مملکت می گذشت مدیران یا مدیرعامل سندیکا سعی می کرد که نظر مقاطعه کاران را در آن قانون ملحوظ بدارد . من پا گذشته سیاسی که داشتم با ارتباط های زیادی که با مقامات دولتی داشتم مخصوصا" عدهای از وزراء شاگردان سابق دانشکده فنی بودند در این کار تاامثیر زیادی داشتم . اولین قانون مالیات فردی که سال ۱۳۴۵ لایحه اش بدست آقای مهندس چمشید آموزگار تهیه شده در سال ۱۳۴۶ بتسویب رسید، در آن قانون از مواد ۷۲ تا ۷۹ من تاامثیر زیادی داشتم و



توانستیم با دولت کنار بیاوریم. در مورد اجرای قوانین کار با وزارت کار تماس زیادی داشتیم. هر جا که پنحوی مسائل مربوط به مقاضه کاری به لحاظ مملکتی و قوانین مطرح بود من شخصا مداخله داشتیم و پیش خود فکر می‌کنم تا چائی که می‌توانستیم بدست دوستانم یا بدست شاگردانم که در آن موقع دوستان من شده بودند خدمتی به شرکتهای مقاضه کاری بکنیم. در این حال من رویه خاصی داشتیم یکی دو تا مثال برای شما می‌زنم. یک روزی آقای مهندس شالچیان به من تلفن کردند که فلان مقاضه‌کار عضو سندیکا که مدیرش عضو هیئت مدیره است یعنی منتخب اعضاء سندیکا است راهی را در یکی از نقاط ایران در یکی از استانهای ایران ساخته است که تمام پول هایش که با سنگ ساخته شده با شاخن سنگش می‌ریزد تبدیل به پودر میشود. مدیر این شرکت در همان موقع علاوه بر اینکه مدیر شرکت مقاضه کاری بود، عضو هیئت مدیره سندیکا بود، نماینده مجلس هم بود. من این مدیر را خواستیم در اطاقم فارغ از سایرین از ایشان خواهش کردم بروند این شمس را رفع بکنند. گفتند فلاشکس این در حدود هفتصد هزار تومان خرجش است. من باید سنگها را دانه دانه در پیابورم و دوباره سنگ سالم بگذارم چایش. من ورقه آزمایشگاهی دارم که سنگهای را که من بکار بردم سنگهای خوبی بود. به این مدیر چوآب دادم که آقا آن اوراق آزمایش تئوری را پول دادی آنها را خریدی. تو رفتی سنگهای آلترو، سنگهای فاسد، سنگهای رو را که استخراجش آسان بوده آنها را استخراج کردی و در پول بکار بردی. اگر این تقاضای مرا قبول نکنی من دو کار با تو می‌کنم. کار اول اینکه ترا از عضویت سندیکا اخراج خواهم کرد. کار دوم من اینست که در تمام دستگاهها با تمام امکانات اعمال نفوذ خواهم کرد به تو کار ارجاع نکنند. این شخص بلند شد چون نماینده مجلس بود درپ اطاق را بهم کوبید و رفت بیرون. من هر دو کار را کردم.

در اولین جلسه هیئت مدیره که تشکیل شد بدون ذکر اسمی از مدیر شرکت و خود شرکت از هیئت مدیره اختیار تام خواستیم که من یک عضو شرکت را معلق کنم تا تکلیفش در مجمع عمومی معین بشود چون اخراج شرکت باید با تصویب مجمع عمومی باشد. هیئت مدیره می‌توانست یک شرکت را معلق نگاهدارد. یعنی دیگر نمی‌توانست در سندیکا شرکت بکند، در مجامع سندیکا، مگر بماند تا تکلیفش در مجمع عمومی روشن بشود. هر قدر اصرار کردند که دلیل چه هست گفتیم یا باید این را اخراج کنید یا من از کارم کناره می‌کنم. درپست به من اختیار دادند. او، مدیر شرکت که عضو هیئت مدیره بود آن شب در جلسه حضور داشت. این اختیار را به من داده بود. از فردا به آقای مهندس شالچیان، به سازمان پرنامه، به وزارت آبادانی و مسکن و وزارتخانه‌های دیگر که کارهای فنی داشتند تلفنی تلفن کردم خواهش کردم از ایشان دعوت نکنند. دلیلش را هم ذکر کردم. دو ماه این شرکت بهش دعوتی نرسید. این دید که من این کار را می‌کنم یک روز بعد از ظهر آمد گفتیم من هنوز ترا معلق نکردم. نه تنها معلق می‌کنم توی روزنامه‌ها هم آگهی می‌کنم. گفت من چه باید بکنم گفتیم باید بروی سنگها را دانه دانه در پیابوری و سنگ سالم بگذاری چایش. من با هیئت تحویل می‌آیم و تحویل می‌گیرم. این مدیر رفت و تمام این سنگها را درآورد این یکی از کارهای بود که سندیکا می‌کرد. احترامی داشت. در قانون مالیات آقای مهندس جمشید آموزگار، البته با اجازه اعلیحضرت فقید، سندیکا را رسماً در چلانات رسیدگی به مواد لایحه قانونی مداخله داد و ما نظراتمان را گفتیم و درحقیقت باید بگویم پنحوی با وزارت دارائی کنار آمدیم. من تا آخرین روز، یعنی تا سال ۱۳۵۷، در این سمت باقی بودم و فکر می‌کنم از یک طرف سعی من این بود که مقاضه کاری را تا حدی در ایران اصلاح کنم ولی به‌صورتی که مقاضه کاری در ایران تشکیل میشد اصلاح پذیر نبود و از طرف دیگر آنجائی که منافع اینها ایجاب می‌کرد نظر موافق دولت را جلب می‌کردم و این منافع را تاءمین می‌کردم.

سؤال : شما اصولاً نسبت به سیستم مقاطعه کاری در ایران و مقررات مربوط به این کار و نحوه نظارت دستگاههای مسئول نظارتان چه دست ؟ بچه ترتیبی فکر می کنید که مشکل ایجاد میشه ؟ و بچه ترتیب فکر می کنید که میشه این مشکلات را از بین برد ؟ چون سابقه این کار را دارید و از موضعی که داشتید می توانستید خوب حلاجی بکنید ، این مسئله را ، نظرتان را بفرمائید.

آقای چفرودی : انجام عمل مقادعه کاری در ایران بصورتی که معمول و متداول بود غلط بود و بهیچ نحو هم نمی شد که اصلاح بکنند. به دو صورت کارها به مقادعه کار واگذار میشه. یا از راه سازش بین دستگاه صاحب کار یعنی دستگاه دولتی و مقادعه کار که یک نحوه بود. در آنجا منافع مقادعه کار نامین بود ضمن اجرا. اگر مقادعه کاری احیاناً یا متضرر میشه و یا دستگاه تشخیص میداد که این متضرر است یا منفعت را کم میکنه دستگاه به کمکش می شناسید و زورش را هم داشت و منافع مقادعه کار را نامین می کرد. این دسته از مقادعه کاران عده ای انگشت شمار بودند که تعدادشان از ۲۰ مقادعه کاری تجاوز نمی کرد و موقعیت بسیار خوبی هم داشتند و همه شان هم ، مدیران و صاحبان سهامشان متمول شدند. عده زیادی بودند از مقادعه کارها، چون ۴۲۲ شرکت عضو سندیکا بود ، بقیه کارها را از طریق مناقصه می بردند و رقابت و غالباً قیمت پائینی که مورد قبول قرار می گرفت و برنده مناقصه معین میشد از حدود شوم یعنی از حداقل قیمت ممکن هم پائین تر بود. معیناً، این مقادعه کارها ورشکست از آب درمی آمدند خودتان حدس میزدید که باید سازش می کردند. سازش هم بین دستگاه مقادعه کاری و دستگاه دولتی بود. با نهایت تاسف اینجا بود که غالباً به کارها لطمه وارد میشه یا باید در کالیته کار، در جنس کار، در مرغوبیت کار ، تزویری و تقلبی میشه خلاف مقررات میشه. و آزمایشگاهها را هم همدمت می کردند که جواب آزمایشها را در حد قبول اعلام کنند. و یا اینکه مال دولت ، مال بیت المال حیف و میل میشه خلاف مقررات و قانون ، خلاف قراردادی که وضع شده بود این مبالغ از خزانه دولت بدست یک مؤسسه خصوصی میرمید. بصورتی که مقادعه کاریهایی که در ایران بود بشتر بنده غالباً با وجود کارهای خوبی که در ایران انجام شد به زیان مملکت تمام میشه. یعنی اگر کارها را به شرخی واگذار می کردند که مقادعه کار ۱۰ تا ۱۵ درصد سود ببرد و دستگاه سالم بماند از چند نوع فساد که در اینجا ضمن سخنانم بیان کردم جلوگیری میشه. بعضی مهندسین عالی مقام ایرانی مثل آقای مهندس مهدی بازرگان وقتی که رئیس سازمان آب بود فورمولی پیشنهاد کرده بودند که تا حدی جلوی فساد گرفته میشه و آن حداقل قیمت برنده نبود یک میانشگینی طبق یک فورمولی بصورتی درمیآید که برنده او بود و بردن هم مشکل بود. در کارهای مقادعه کاری یک سابقه فوق العاده ای بوده و آن کومین بود. تعداد مقادعه کارهایی که در یک کار دعوت می شدند پاهم می نشستند سازش می کردند یکی را برنده معین می کردند او یک قیمت میداد بقیه از او بالاتر میدادند. یک ماهه التفاوضی را بین مقادعه کاران تقسیم می کردند. این یکی از اشواغ فساد بود که در ایران معمول بود. مقادعه کاران ایرانی ، راه اصلاحش بوده، ولی دیگر حالا که دستم از امور ایران لااقل از امور مقادعه کاری بعنوان مدیرعامل سندیکا کوتاه هست ، ذکر جزئیات آن اصلاحات شاید مفید فایده نباشد.

سؤال : شما اصولاً چون در کارهای ساختمانی سالها بودید و دیدید من می خواستم نظر شما را راجع به نحوه پرداخت این کارها در ایران مخصوصاً در تهران سؤال کنم. تهران شهری است که شما شاهد گسترش آن بودید و حتماً خاطرتان هست در ایران ، در بچگی ، شهر کوچکی بوده و تا این آخر که بصورت یک شهر خیلی بزرگ درآمد. در عرض این مدت این شهر ساخته شده طبق ضوابط یا خارج از

ضوابط ، در هر صورت . خیلی از ایرانیها نسبت به تهران و نحوه گسترشش و مخصوصاً طرز ساختن شهر و ساختمانهای شهر نظر خوبی ندارند. ولی آن دید افراد غیر فنی است من می خواستم ببینم شما بعنوان یک نفر که تخصصی فنی دارد و شهرهای دیگر دنیا را هم شاهدش بودید که چطوری رشد کرد یا چطوری ساخته شده نسبت به نحو رشد تهران و مخصوصاً نوع ساختمانهایش چه نظری دارید ؟

آقای جفرودی : موضوع رشد یک موضوعی است که با توجه به اوضاع مملکت بطور همه جانبه باید در نظر گرفت . قبل از پیشتهای ۲۵۰۰ ساله دو نفر از وزراء یکی آقای مهندس جمشید آموزگار و یکی شادروان منصور روحانی از طرف نخست وزیر وقت ماءور شده بودند که سرا راضی کنند به اینکه شهردار تهران بشوم من به لحاظ سیاسی این کار را قبول نکردم . ولی بعنوان آدم تحصیل کرده ر اصل فن نسبت به شهر تهران و توسعه اش نظراتی داشتم که به اختصار بعضی ها را بیان می کنم . اولاً در ایران برای اینکه به شهرها هجوم نشود باید با همان اطمینانی که متوجه شهرها بود و شهرنشینان به لحاظ وسایل همگانی باید به دعات ایران توجه میشد . به راههای فرعی باید توجه میشد . در هر ده باید تمام اماکن عمومی در درجه اول بوجود میآمد . اماکن اعم از اماکن تعلیماتی ، اماکن امنیتی ، و یا اماکن تفریحی . مدرسه ، ژاندارمری ، بهداشت ، درمانگاه و سالن سینما و غیره باید بوجود میآمد . راهها حتی الامکان با یک اسفالت سطحی ارزان قیمت باید بصورت قابل قبول در میآمد . این کار باید با عجله هرچه تمامتر میشد که در دوره آخر رژیم سابق به این کار توجه زیادی شده بود . آمار هست . تعداد راههای فرعی که در ایران ساخته میشد ، اماکنی که در روستاها ساخته میشد همیشه نسبت آنها از راههای که بین شهرها و یا در داخل شهرها ساختمانهای بوجود میآمد همیشه بیشتر بود . آمارهای چاپی که در رژیم جمهوری اسلامی بیرون آمده و متعلق و پشام سالنامه سال ۱۳۶۷ است در دست من هست . اولاً این کار باید میشد تا هجوم ده ششپان بسوی شهرها جلوگیری میشد . اما شهر تهران . شهر تهران بجای اینکه به این صورت یعنی در سطح گسترده بشود که از هر جهت مخالف علم فنی است چه از نظر مسائل فنی چه از نظر شبکه رساندن آب پوسیده شبکه آبرسانی یا شبکه برق پوسیده شبکه برق ، خلاف منطق فنی است . باید بعضی محلات را ، با تاءمین مسکن برای ساکنین آن محلها ، خراب می کردند . اقلاد صد سال از عمر آنها گذشته بود . محله های عربها و محله سرچشمه ، نمونه برجسته است و در آنها ساختمانها را در ارتفاع بوجود میآوردند که از نظر ساختن شبکه های آب و برق و رساندن این آب بدست مصرف کننده هزینه کمترین به خزانه عمومی مملکت تحمیل میشد . این یک نظر بود . یک نظر دیگر ساختن مترو بود که خوشبختانه در سال آخر به این فکر افتاده بودند . یکی دیگر توسعه شاهراههای داخل شهرها ، بعضی از خیابانهای داخل شهر . مثلاً من معتقد بودم برای اینکه پار سنگین ترافیک را در تهران کم کنند دو خیابان عریض به وسعت زیاد ، مثلاً ۶۰ متر ، با پیاده رو آنها از شمال شرقی به جنوب غربی و از شمال غربی به جنوب شرقی تهران باید با توجه به اماکن و آنها ساخته میشد . بتدریج البته با یک برنامه دهساله . تا اینکه این پار ترافیک از خیابانهای شلوغ سبک میشد و زودتر مردم به مقصد می رسیدند . کاری که همان وقتها من در خارج دیده بودم ، که در شهر یک جاده کمربندی هست پشام پری فریک که از جاهای مختلف و در جاهای معین وارد شهر می شوید . بنابراین وقتی مسافری وارد یک شهر می شوند باید از این پری فریک استفاده می کردند که برای شهر تهران می پایست در همان موقع این پیش بینی میشد که مورد نظر من بود . و اگر احیاناً من می توانستم با وعده هایی که دولت به من داده بود آن زمان مواضع سیاسی وجود نمی داشت من شهردار میشدم بطور قطع این پروژه ها را من به مرحله عمل درمی آوردم . توسعه شهر تهران بصورت فعلی

غالب است . و حالا شنیده‌ام در جمهوری اسلامی جمعیت شهر که در سال ۵۷ حدود سه میلیون و نیم تا چهار میلیون نفر بود به دوازده میلیون رسیده ، بدون اینکه میزان آب برای آنها تأمین شده باشد حتی با ۱۲۰ لیتر در ازاء هر نفر در ۲۴ ساعت بدون اینکه تأسیسات برق به جایی رسیده باشد که بتوانند برق اضافه بدهند . فکر می‌کنم که این دو نوع ماده را ، برق و آب را ، از مصرف ساکنین ، از سیزاشی که قبلاً به ساکنین اختصاص میدادند ، کم کردند تا بهمه برسند بهمین جهت موضوع خاموشی به چند ساعت در روز تسری پیدا کرده . علاوه براین باید مقداری از تأسیسات عمومی و اماکن عمومی را از مرکز شهر دور می‌کردند . مثل همین جاما . می‌پردند به حومه شهر و شهرک‌های می‌ساختند و تأسیسات عمومی آنها را قبل از ساختن شهرک بوجود می‌آوردند ، مثل فاضل آب ، آب و برق و غیره و این مؤسسات مورد نیاز را می‌پردند به خارج شهر در داخل این شهرک‌ها . ایاب و ذهاب را بین شهر تهران و آن شهرک‌ها را بصورت صحیحی تأمین می‌کردند که شهر تهران سبک میشد و حومه توسعه پیدا می‌کرد . بخصوص که شهر تهران خیلی خوب است و از همه طرف امکان ساختن شهرک درش وجود دارد . اراضی پابری بود و شهر هم خوب آباد میشد . چیزی که در شهر تهران فوق‌العاده کم بود پارک عمومی و محل تفریح و تفرج و تأسیسات عمومی و بعضی انواع زیبایی‌ها برای توریست‌ها برای کسانی که به شهر تهران می‌آیند بود . اماکنی که جنبه تاریخی داشت و مورد توجه توریست قرار می‌گرفت ، راه‌های ارتباطی به این اماکن مطلقاً وجود نداشت یا همیشه مورد هجوم ایاب و ذهاب معمولی روزانه بود ، بشحوی که این اماکن را می‌چوقت مردم نمی‌توانستند ، توریست نمی‌توانست بخوبی ببیند . نمونه بارز شهر مشهد است که آن اماکن مقدس با آن زیبایی‌های گنبدهایش ، راه‌های ارتباطی به محل این اماکن تقریباً نبود و همیشه توریست و مردم عادی در مشیقه بود . بشحوی که مردم آنچه را که در مملکت وجود داشت و در دوره پهلوی بوجود آمده بود نمی‌شناختند ، نمی‌دانستند . بهمین جهت نسبت به مقامات مملکتی با تمام ایرادات سیاسی که داشتند وفادار باقی ماندند .

سؤال : مثل اینکه شاه فقید در ساختن بعضی چیزها خیلی بلند نظر بود . از جمله خیلی آسان فرض فرمائید قبول می‌کرد که برای ایجاد کارخانجات یا وسایل دیگر زیربنایی مملکت پول خرج بشود . احساس من اینست که در ایران در طی حداقل ۲۷ سال خدمت محمد رضا شاه پهلوی به اندازه کافی نسبت به ساختمان توجه شد . یعنی ما ساختمانی‌های خوب و پایدار ، که بعنوان یک چیز در تاریخ ایران بهمانند ، خیلی کم در عرض این مدت دیدیم که ایجاد بشود و حال اینکه اگر شهری قرار هست بماند و اگر قرار هست پایه بگیرد و یک موقعیت تاریخی پیدا بکند مثل شهر پاریس ( که حالا قابل مقایسه نیست ) ولی بالاخره این پشاهانی که در پاریس مانده اصل روح پاریس امروز را ایجاد کرده . تهران روح نداشت برای اینکه در ساختن این شهر به اندازه کافی سعی شد و پول خرج شد . این استنباطی است که بعضی‌ها دارند یعنی الان که برگردیم می‌بینیم که بجز چند استثنائی که احیاناً یک مقداری جنبه زیبایی و استحکام و پایداری دارد بقیه‌اش دیگر چیزهایی است که جزء استخوان بندی شهر باقی نخواهد ماند در آینده . نظرتان نسبت به این چه هست ؟

آقای جفرودی : چون یک مطلب اساسی را مطرح می‌فرمائید حتی به اختصار هم که جواب میدهم باید منطبق با نظراتی باشد که منکی به مشاهدات و مطالعات من در گذشته است . ناچارم یک کمی در این زمینه یک مختصر بیشتر صحبت کنم . بین سال ۱۲۲۲ که وقایع مهمی اتفاق افتاد و نهضت مصدق بکنار گذاشته شد و

قدرت سلطنت روز بروز پیشرفت کرد و بالا رفت ، مشارکت مردم ، مردمی که سرمایه دستشان مست خیلی به تئامی در امور عمرانی مملکت وارد بازار شد . تا سال ۱۲۳۹ که دولت مستأصل شد و آقای مهندس شریف امامی که وزیر صنایع بود شاپار شد اعتبار مئتمند میلیون تومانی از مجلس بگیرد و در اختیار صاحبان صنایع بگذارید یعنی به سرمایه گذاری خصوصی انترکسیون بزند . تا اینکه مردم ، مردم سرمایه دار ، مردم پولماز ، مردمی که به لحاظ وضع لیبرال ، لیاقتی دارند ، دائائی دارند ، دانش دارند ، تجربه دارند و اهل فعالیت و کار هستند وارد امور مملکتی به لحاظ توسعه امور بشوند . این خاطره را پیاد داشته باشید . کمیت این کار در جمهوری اسلامی بکلی لنگ است . یعنی آنچه که با از بین رفتن و خارج شدن یک مردی مثل خمینی از صحنه غائله ایران و چائشیناش بوجود آمده و ئلامرا" پرایش تبلیغات شدیدی در دنیا میشود ، تا وقتی که مردم اعتماد پیدا کنند ، مردمی که باید الزاما" در کار عمران مملکت سرمایه گذاری بکنند و خودشان مشارکت عملی و فنی و حرفه‌ای و مالی و فکری داشته باشند خیلی فاصله خواهد بود . در آن رژیم هفت سال طول کشید شاید در این رژیم هفتاد سال بطول بیانجامد . بنابراین من این استفاده را در این موقع کردم که یک گریزی هم به صحرا کربلا زده باشم . بنابراین شهر تهران از نظر مشارکت مردم ، همچنین شهرهای دیگر ، بکلی محروم بود . شما و بنده به یک اصلی معتقد هستیم و آن اینست که همه سرمایه گذاری نباید از بیت‌المال و از خزانه مملکت باشد . چون در هیچ جای دنیا یک همچنین توانائی وجود ندارد . مردمی که متمتع هستند از کار و کاسبی بهره می گیرند ، بعضی ها بهره غیر مجاز و خارج از قاعده می گیرند ، اینها باید حتی برای تاءمین منافع خودشان یعنی پرداختن مالیات کمتر باید در عمران مملکت در توسعه مملکت سرمایه گذاری بکنند . این کار در سالهای آخر تازه شروع شده بود . بخصوص در شهر تهران ، مخصوصا" در دامنه کوههای شمیران مشاهده کردید که ویلاهای شخصی فوق‌العاده خوب بوجود می‌آمد . ولی با حیاط و با فضائی که اینها اشغال می کردند اینها از یک طرف بر زیبایی شهر به لحاظ ساختمانی اضافه می کردند ولی عامه مردم ، توده را و ماس را دچار مضیقته زمین ، مضیقته فضا می کردند . دولت هم در سرمایه گذاری بعنوان ایشیه تاریخی تازه شروع کرده بود بکار . مجلس سنا یک نمونه‌اش است . گشپدی که مجلس سنا دارد ، مجلس تشکیل چلمناش ، من خیال می کنم آشوقت که ساخته شد هفتمین گنبد به آنصورت در دنیا بود . آنچه که دانش و تجربه من به من اجازه میدهد که ذکر کنم . با مجلس شورای ملی ساخته میشد البته استخوان پندپیش پتوشی بود ولی با اوضاع و احوالی که مجلس در آن ایام داشت بصورت یک پشای تاریخی در نمی آمد . اما این کار البته باید ....

سؤال : پشای شپیاد را چه می فرمائید ؟

آقای جفردی : پشای شپیاد یکی از زیباییهای های انحصاری پاقیمانده از دوران محمد رضا شاه پهلوی است . بطور قلمح این میدان اولاً" وجودش برسر راه فرودگاه که بعداً" سر راه فرودگاه بین‌المللی بزرگ قرار می گرفت از نظر وسعت ثانیاً" از نظر پشای نهایت ضروری و مفید بود . ساختنش مفید بود . بخصوص به اینکه در خرجش ائصاف باید داد صرفه جوشی قابل ملاحظه‌ای شد . این پشای تاریخی است . از این نوع پشاهای خیلی جاها باید دید .

سؤال : مخصوصاً" اینکه طرح یک مهندس ایرانی بوده .

آقای جفرودی : مخصوصاً" به ایشکه طرح يك مهندس ایرانی . سازنده‌اش هم ایرانی بود. ولی يك مطلبی را که باید در اینجا استناده بکنیم بگویم برای ایشکه اعتقاد مردم را نسبت به رئیسی که وجود داشت نسبت به نحوه اداره امور مملکت ، نسبت به علاقه مسئولان مملکتی و آنچه که ایرانی و خدمتگذار ایرانی است زیاد کثد، باید بچای بعضی از مجسمه ها مجسمه‌های شاهپیر ایران را با تمام عظمت و جدالش می ساختند. این خود یکی از مظاهر تمدن فرهنگی ایران بوده که از دوران پهلوی ممکن بود پیادگار بماند و مردم بطور قطع متوجه علاقه زمامداران مملکت به تاریخ ایران و فرهنگ ایران می شدند. من فکر می کنم که اگر اوضاع و احوال مملکت بعد از سال ۱۳۵۰، که هر پیشنده، هر متفکر عمیقی ، متوجه سقوط مملکت بود منتها آنرا با ظاهری که در مملکت از نظر اداره امور مملکت بخصوص دستگاههای امنیتی وجود داشت به آسانی پاور نمی کرد ، آن چنان نمی بود و نحوه اداره مملکت بصورت صحیحی می بود ، آزادی از سال ۱۳۵۰ در اختیار مردم گذاشته میشد ، من معتقدم که ایران راه صحیحی را داشت میرفت و علاقه شاه فقید به توسعه ایران بدست مردم ایران بطور قطع زنده بود. بنده مثال برجسته‌اش را دارم . شاهراه، یعنی اتوبانی بین قم و بندر شاپور ساخته میشد. هفتصد کیلومتر این شاهراه را که یکی از معظم ترین شاهراههای ایران بود به يك كنسرسیوم خارجی داده شد ، مركب از امریکائی و فرانسوی ، بقیهت نسبتاً بالائی . سندیکا به ایشکار اعتراض کرد هم عریضه‌ای حضور شاه فقید نوشت ، هم نامه‌هایی به دولت و این باعث شد که بقیه راه را به اختیار ایرانیان گذاشتند. یعنی بصورت مناقصه. یعنی بصورت بد . از يك طرف جنوب ایران که کوهستان نبود دشت بود، از نظر ساختمانی کارش بجهانی آسان بود به قیمت معقولی به يك كنسرسیوم خارجی داده شده بود، از طرف دیگر از قم ، اولین مرحله به يك شرکت ایرانی داده شده بود که من خوب یادم هست که با ۲۶ درصد تخفیف بود که مشکلات کار آنجا از لحاظ سختی قابل مقایسه با مشکلات جنوب نبود . این مقطعه کار هیچوقت نمی توانست این کار را بدون تحمل ضرر به سامان برساند و قیلا" هم عرض کردم هیچ مقطعه کاری در کار ایران آنطور متضرر نمی شد که دستگامش برچیده شود .

سؤال : خوب آقای جفرودی اگر اجازه بفرمائید من فکر می کنم پرویم روی زندگی سیاسی شما و خواهشم این هست که شما بی زحمت از همان اول نحوه وارد شدن به زندگی سیاسی و اشکیزه‌های شخصی تان را بشکافید که علاوه بر ذکر وقایع برای ما معلوم بشود که چطوری بکنفر مثل شما که در واقع يك زندگی سه طبقه داشته هم کار دانشگاهی داشته ، استاد دانشگاه بوده، هم کار فنی در اجتماع می کرده و هم يك زندگی سیاسی داشته اینها را چطوری بهم تطبیق میداده و چطوری در اثر ترکیب این سه نوع فعالیت يك زندگی بارور مثل زندگی شما ایجاد کرد ؟

آقای جفرودی : مثل معروفی است در ایران که می گویند بعضی ها کله‌شان پوی قورمه سبزی میدهد و شما شنیدید که اهالی گیلان در این کار معروفند. منم چون اهل گیلان، اهل خاك پاك رشت هستم بنابراین از پیچگی کله من پوی قورمه سبزی میداد . من خوب پیاد دارم ، که در جلسه اول ، در جواب سؤال شما عرض کردم که دومین اعتصاب بزرگی که در رشت محصلین پراه اداختند، من درش شرکت داشتم و از جمله سران بودم و دهسال هم از تحصیل در گیلان محروم شدم و درپ يك مدرسه متوسطه‌ای را که آشوقت در رشت بود بستند و تا امروز هم آن مدرسه دیگر دایر نشد. بنابراین بعنوان يك گیلانی يك اهل رشت سر من برای کار سیاسی درد می کرد و اگر سران بعضی از احزاب که در ایران سازمان منظمی داشتند در نظر

بگیرید می پیشید تعداد گیلانی ها در آنها همچنین تعداد آذربایجانی ها کم نبودند. بنابراین این یکی از دلائل است که آب و هوای گیلان در من تاثیر گذاشت. علاوه براین من خود همیشه يك تمایلی بطرف سیاست داشتم و اگر سوال بفرمائید چرا پس من حرفتم دنبال حقوق، دنبال اقتتاد اینها برای اینکه من با ریاضیات بیشتر سر و کار داشتم در بچگی. از حل يك مسئله هندسه یا يك مسئله ریاضی خیلی خوشم میآمد. اینها باعث شد که بعداً "پرورم يك مدرسه مهندسی را تمام بکنم. اما هیچوقت از سیاست بدور نبودم. تمام مدتی که من در فرانسه به تحصیل اشتغال داشتم، چه موقعی که در لیسه بودم چه در موقعی که در دانشکده مهندسی بودم، همیشه در ایران در روزنامه های ایران بخصوص روزنامه های گیلان مقاله می نوشتم. مقالات زیادی از من از دوران تحمیلیم در ایران منتشر شد که بعضی از آنها آن چنان گرفتاری برای من تهیه کرد که بعداً در زمان رضا شاه در سال ۱۳۱۸ من به زندان افتادم که ماجرای آن در چلمات گذشته گذشت. بنابراین اگر من روزی مهندس شدم یاد چشایعالی نرود بمحض اینکه به ایران برگشتم به زندان افتادم. یعنی عملاً" دستگاههای مملکتی مرا وارد سیاست کردند. زندان یعنی يك نوع مداخله در سیاست. بعدش که پیرون آمدم از گرفتاریهای زندان، تبعید، و از سرپازی ساده خلاص شدم و اولین شغل را در دانشکده فنی گرفتیم و در حرفه خودم در بانک ملی یا موسسات دیگر کار می کردم، همیشه به دنبال سیاست بودم. برای اینکه در سال ۱۳۲۱ شادروان سرلشگر ارفع که رئیس ستاد بود حزبی درست کرده بود که در آن حزب ۴۰ افسر ارشد از سرهنگ بالا عضویت داشتند و با احتساب من ۴۰ استاد دانشگاه عضویت داشت. من وارد این حزب شدم. حزبی بود که می گفتند که مخارجش را شاه فقید می پرداخته و کارهای زیادی هم کرد در ایران شعبه ای درست کرد در اصفهان که من مؤسسش بودم و با حزب توده بریاست تقی فداکار که بعداً به نمایندگی مجلس از اصفهان رسید مبارزه شدیدی کرد. اما يك سال و نیم نگذشت که بعثت اشغال ایران اغلب سران این حزب را گرفتند و به عراق بردند و تبعید کردند. بنابراین حرف من.

سوال: یعنی همین حزبی که...؟

آقای جفرودی: حزب نهضتی که رئیسش سرلشگر ارفع رئیس وقت ستاد ارتش بود.

سوال: اسم حزب چه بود؟

آقای جفرودی: نهضت ملی، نهضت ملی ایران.

سوال: آشوقت آشنائی را که تبعید کردند شما اسمهایشان یادتان هست؟

آقای جفرودی: عده ای بودند خود ارفع پرکنار شد، شریف امامی عضو حزب بود که پردش سلطان آباد عراق تبعید کردند. عده ای از اعضاء حزب رؤساء راه آهن ایران بودند به پهنه همکاری با آنها ولی درحقیقت بعنوان عضویت این حزب بردند به سلطان آباد عراق تبعید کردند. بعضی از افسران ارشد را از کار بیکار کردند.

سؤال : یعنی این کار را کی کرد ؟

آقای چفرودی . این کار را خارجیا کردند . متفقین کردند . عرض کنم بعدا" این تمایل من به سیاست ادامه داشت . ضمن اینکه در دانشکده فنی تدریس می کردم و پیرون کارهای فنی می کردم ، همیشه دنبال حزب بازی بودم . دوستان گیلاشی من که در دانشکده فنی استاد بودند عضو حزب توده بودند به جان من افتاده بودند که بروم توی حزب توده هیچوقت قبول نکردم ، هیچوقت ، هیچوقت . بنابراین هیچوقت عضو حزب توده نبودم ، بعد از آن جریان حزب ایران پیش آمد . عده ای از دوستان من که عضو حزب ایران بودند با من هم خیلی دوست بودند اصرار داشتند که من به عضویت حزب ایران دربیایم . بهیچوجه زیر بار نرفتم . یک شوخ دوراندیشی داشتم که امروز می توانم بعد از گذشت سالیان دراز آن دوراندیشی ها را با نتایج شخصی که گرفتم به حساب بگذارم . این حزب ایران در کار وکالت من در سال ۱۲۲۰ در شهر رشت مشکلات زیادی فراهم کرد . پنحوی که در رشت در آن سال من از یکطرف یک مبارز بودم ، نمایندگان منتخبین حزب ایران و کاندیدهای دیگر هم آنها باهم همدمت بودند تمام مشکلات را سر راه من گذاشتند . پنحوی که شهر رشت در آخرین دوره مجلس که در دولت دکتر مصدق تشکیل شد نماینده شد . اگر خوب یاد داشته باشید عده ای از شهرهای ایران در مجلس دوره هفدهم نماینده گذاشتند . اسس را گذاشته بودند مجلس نهم شد . من از این مال اندیشی و از این دوراندیشی بهره بردم . بلافاصله بعد از سال ۱۲۲۲ به نمایندگی مجلس از شهر رشت برگزیده شدم یا هر کلمه ای را شما دلتان بخواهد بچای این کلمه انتخاب فرمائید . مخیرید . من با خودم یک عهده داشتم من به یک نحوی عضویت مجلس درآمدم . پنجم مردم رشت ، پنجم آنها من به مجلس راه پیدا کردم . تصمیم داشتم در سیاست ایران بطور عام آشنان مداخله داشته باشم و موثر باشم که این نمایندگی مجلس ، به اصطلاح عامیانه ، پرم حلال باشد و مردم بگویند تو که نماینده مجلس شدی اوصافا" نماینده واقعی ما هستی و ما ترا قبول داریم . علاوه براین من همیشه ملاحظه یک مطلب را می کردم که من چون عضو دانشگاه تهران هستم هر سخنی که در مجلس اداء می کنم در شان یک استاد دانشگاه باشم . اگر اجازه می دهید از اولین نطقم در مجلس که در سه شنبه هفتم اردیبهشت ۱۲۲۲ ایراد شد اینجا یک واقعه فرعی را بیان کنم . جای من درست در ردیف اول صندلیهای نمایندگان مجلس پشت وزراء بود . من در جای خود ششمین شخصی پنجم آقای شادعلی کریمی پشت تریبون رفت . آشوقت طبق آئین نامه ، هر نماینده مجلس حق داشت ، سه نفر از نمایندگان مجلس حق داشتند ، قبل از دستور هریک ، بکریح صحبت کنند ما این راه و چاه را درست بلد نبودیم برای اینکه تازه وکیل بودیم . آمد پشت تریبون . آشوقت مصدق السلطنه در ژندان بود . آنچه که شما فکر کنید مصدق السلطنه را با نهضتی که بوجود آورده بود یکی کرده بود و بد بهر دو می گفت هم به مصدق السلطنه بد می گفت برای اینکه مقامات موثر آشوقت از اعلیحضرت شاه فقید گرفته تا سپید زامدی که رئیس دولت بود و وزراء و طرفداران آنها خوششان بیاید . هم نهضت ملت ایران را در جریان نهضت به یاد ناسزا گرفت . منی که تازه وارد مجلس بودم به شما اعتراف می کنم که در آن لحظه با شنیدن سخنان آن مرد خون در عروقم به جوش آمده بود . از جای خود بلند شدم رفتم پیش سردار فاخر حکمت که قبل از ورود من به مجلس به من لطفی داشت ، عنایتی داشت و بعدما من از این عنایت او خیلی بهره بردم . گفتیم آقای سردار فاخر از شما خواهش می کنم پنج دقیقه به من وقت بدهید .

سؤال : ایشان هم رئیس مجلس بودند ؟



آقای جفرودی : رئیس مجلس بودند روی صندلی مجلس ششمه بودند و چون من طبق آئین نامه حق نداشتم . رئیس مجلس بیادداشتی به سومین ناطق داد که شما میروید پشت تریبون از ۱۵ دقیقه تا ۵ دقیقه وقت را اعلام کنید پدمید به فادکس . این رسم مجلس بود . آن ناطق سوم رفت بیکریعش را صحبت کرد ولی در عین حال اعلان کرد که ۵ دقیقه وقتشان را به من داده است . آقای سردار فاخر حکمت ( پایان نوار ۲ ب )

### شروع نوار ۴ آ

سوال : خوب آقای جفرودی در نوار قبلی شما راجع به نطق قول از دستورتان می فرمودید که رفتید پشت تریبون و صحبت کردید.

آقای جفرودی : صحنه آشورز مجلس از در زندگی شخصی من همیشه در نظرم مجسم است . از نظر زندگی شخصی من یک روز تاریخی است . به پشت تریبون رفتم مجلس سکوت محض . عده ای استاد دانشگاه بودند ناظر حرفهای من بودند . عده زیادی هم مراقب بودند و به دقت به سخنان من گوش میدادند که این تازه وارد که اعتبارنامه اش در ۲۹ فروردین ۱۳۲۳ با آن اکثریت کم گذشت و به تصویب رسید سخنانش از چه مقوله است . من آنجا گفتم یکی از اعضای مجلس شخواستم بگویم یکی از نمایندگان مجلس به پشت این تریبون آمد مطالبی بیان کرد که من دریغ آمد در همان جلسه و همان روز نظراتم را در همان جلسه ابراز نکردم تا اگر بعدها شخصی اوضاع و احوال این ایام را از صورتجلسات مجلس استخراج می کند و به حرفهای آن آقا بمرمی خورد سخنان مرا در همان جلسه مورد مطالعه و دقت و اعمال نظر قرار دهند . گفتم این آقا عضو این مجلس راجع به جناب آقای دکتر محمد مصدق ، بمحض اینکه این کلمه جناب را گفتم مجلس بهم ریخت . من می دیدم اشیائی بطرف من پرتاب میشود و سخنانی درباره من ، کلمات رکیکی ، ادا میشود . شادروان سردار فاخر حکمت زندگی زد که وکلاء را به سکوت وادار کند تا من حرفهایم را بزنم . خلاصه آقای دکتر اعتماد من ۲۵ دقیقه پشت تریبون ماندم برای اینکه حرفهای ۵ دقیقه ام را بزنم و زدم و این حرفها هم در صورتجلسات مجلس هست و هم در یکمال پیش در یکی از روزنامه های فارسی زبان در پاریس منتشر شد . من از شخص مصدق در آن زمان مخصوصاً از شهضتی که بوجود آورده بود چنانکه دفاع کردم و شهضت را متعلق به مصدق یا کمان دیگری نمی دانستم شهضت را متعلق به ملت ایران می دانستم و آنچه که متعلق به ملت ایران است از نظر من و نمایندگان مجلس می پایست مقدس تلقی بشود . بشاپراین طرز تفکر مرا شما از اولین سخنان من بعنوان یک عضو مجلس بخوبی درک می کنید و من معتقد بودم که آنچه یک کسی که لباس نمایندگی مردم را به تن کرده است عمل می کند یا می گوید باید واقعاً و حقیقتاً منعکس کننده نظرات عامه و اکثریت مردم ایران باشد . پس من هم از مصدق دفاع کردم بعنوان رهبر شهضت مقدس ملت ایران و هم از شهضت ملت ایران که استیفای حقوق ملت ایران را راجع به شهضت آن شهضت به شمر رسانید . من یادم است که کلمه مقدس یادم رفته بود . شادروان دکتر موسی عمید که رئیس وقت دانشکده حقوق بود و نماینده مجلس هم بود گفت شهضت مقدس ملت ایران . این را به زبان ترکی گفتم من هنوز یادم نمیروود که من کلمه ایشان را تکرار کردم و گفتم حق با شما است . بعد از آنچه که گفتم ماجرای عجیبی برای من پیش آمد برای اینکه در ۲۲ اردیبهشت ، یعنی همان ماه ، روزی که وارد صحنه مجلس شدم ، مستخدم گفتم آقای رئیس شما را احضار کردند . آنوقت اصطلاحات این چنین بود.

اطلاق رئیس را نمی دانستیم کجاست . مستخدم مرا هدایت کرد . رفتم سردار فاخر حکمت به من گفت فادکس کار تو خراب است . گفتیم چرا ؟ گفت روزهای دوشنبه من شرفیاب میشوم حضور اعلیحضرت همایونی و گزارش مجلس را بعرض میرسانم . استدعائی از حضورشان کردم و آن اینست که نمایندگان مجلس . اول هر ماه بطور دستجمعی شرفیاب بشوند و اعلیحضرت آنها را وارد امور مملکت بکنند و راهمائی و هدایت کنند . اعلیحضرت فرمودند بسیار کار خوبی است و بپایند غیر از کاظم چفرودی . سردار فاخر وساطت کرد . گفتند که بعرض اعلیحضرت رساندند که جلسه را آنبروز اداره می کردند من حرفهای بدی نژدم . حرفهای اصولی زدم . این چیزی است که سردار فاخر به من گفت . بالاخره بعد از چانه زدن از اعلیحضرت استدعا کردم که به من وقتی بدمند من شرفیاب بشوم حرفهایم را بژدم . بعدش هم از مجلس استعفا کشم و کنار بروم . خوب یاد دارم که روز مهشبه ای بود به من گفتند دربار را بگیر و تقاضای وقت شرفیابی بکن . گفتیم من کسی را در دربار نمی شناسم . گفتند آقای گیتی را بگیر . گویا هنوز در قید حیات است و در موئیی زندگی میکند . یادم نمیرود که وقتی به آقای گیتی عرض کردم من تقاضای شرفیابی حضور اعلیحضرت همایونی دارم تعجب کردند بطوری که آن طرف میم تلفن ایشان مکث کردند و سکوت کردند که من تعجبشان را احساس کردم . آقای سردار فاخر کوشی را از من گرفتند به ایشان گفتند مطلب به عرض اعلیحضرت رسیده شما بعرضشان برسائید . خلاصه اینکه به من یکساعت بعد اطلاع دادند که پنجشنبه دو روز بعد وقت شرفیابی ساعت ۱۱ معین شده . منم با آن لباسی که باید هرکمی می پوشید و شرفیاب میشد شرفیاب شدم . سر ساعت ۱۱ اعلیحضرت مرا پذیرفتند . اولین کلمه ای که نسبت به من ادا فرمودند ، چرا آمدی ؟ من نمی توانستم بگویم قربان روی قرار قبلی . عرض کردم چون با اجازه شامشاه به مجلس راه پیدا کردم آمدم تشکر بکنم . فرمودند که تو تشکرت را در حضور ملت ایران کرده ای با آن حرفهایی که توی مجلس زدی . عرض کردم اگر اعلیحضرت همایونی اجازه بفرمایند قربان را عرض کنم . آنچه را که در مجلس عرض کردم در صورتمجلس نوشته شده و چاپ شده در جیب چاکر است . آنبروز من ششتم سرچاپیم . اعلیحضرت این دفعه با رعایت اصول قانون اساسی اجازه فرمودید که عده ای از دانشگاهی ها هم به مجلس راه پیدا کنند . بنابراین چاکر بعنوان یک دانشگاهی در مجلس ششتم . یکی از اینها که عضو مجلس اند پشت تریبون رفتند نسبت به تشخیص سیاسی اعلیحضرت همایونی مطالبی ادا کردند که ازش استشمام و استنباط تردید میشود . اعلیحضرت فرمودند این شخص کی بود؟ چاره ای نداشتم اسم نادعلی کریمی را ذکر کردم . فرمودند چه گفت ؟ عرض کردم که گفتند اعلیحضرت همایونی فرمان نخست وزیری را بدست خائن سپردید . فرمودند مراد صدی است ، مگر خائن نبوده است ؟ گفتیم قربان اعلیحضرت همایونی فرمان نخست وزیری را بدست هیچ خائنی نمی سپارید . چاکر یادم است که در این فرمان نوشته شده بود که نظر به امانت و کفایت و لیاقت شما را به این سمت منصوب می کنیم . از این گذشته وقتی که با کسب اجازه از اعلیحضرت مصدق السلطنه به لاهه رفت برای اینکه حقوق ملت ایران را از ثغث استیفا کند اعلیحضرت موفقیت او را با تلگراف در صفحه اول روزنامه های کیهان و اطلاعات منتشر فرمودید . بنابراین این آدم خائن نبوده است که نخست وزیر ایران شده است . بخصوص که خدمات او را اعلیحضرت مورد تأیید و تعقد قرار دادید . اعلیحضرت مدت کوتاهی مکث فرمودند . فرمودند که بین ۲۵ و ۲۸ مرداد بنظر شما چه است ؟ گو اینکه شما نظرتان را نسبت به این شخص در پشت تریبون برای ملت ایران گفتید . می خواهم ببینم در این اطاق درپسته چه می گوئید ؟ بلافاصله عرض کردم اعلیحضرت همایونی اجازه نفرمایند مقامات مملکتی بخصوص قوای مقننه نسبت به مصدق در حال حاضر اظهارنظری چه بفتح او و چه به زبان او بکنند برای اینکه اگر مخصوصاً قوای مقننه مصدق را

خائن پدائشند حکم محکمه که مصدق را محاکمه می کند از نظر دنیا باطل خواهد بود. دنیا خواهد گفت مصدق السلطنه تحت فشار مجلس محکوم شده است. اعلیحضرت مدتی بسمت میز خودشان رفتند، مراجعت فرمودند، فرمودند که تو چترال کاترو را می شناسی. پیش خودم فکر کردم چه ارتباطی به کار مجلس دارد؟ عرض کردم پله قریان. چکاره بوده است؟ گفتیم آنچه که بیاد دارم نماینده فرائسه بود در سوریه و بعد به لبنان رفت بعد هم به مقاومت زیر زمینی دوکل پیوست. فرمودند این اطلاع را از کجا داری؟ گفتیم من یک پروشوری خواندم. بعد راجح به کثوفوسیوس موالی فرمودند یک جوابی داده شد بعد هم اجازه مرخصی دادند. گفتیم قریان چاکر با اجازه اعلیحضرت همایونی وارد مجلس شدم و امروز هم می خواهم از مجلس خارج بشوم. فرمودند چرا؟ عرض کردم خاطر خطیر ملوکانه که مشغول گرفتاریهای متنوع مملکت است نمایمتی از دست یک کسی که در مجلس است مکنر باشد احساس می کنم اعلیحضرت از چاکر مکنر است. فرمودند نه شما هم با سایر نمایندگان مجلس اول ماه میآئید پیش ما ولی یک توصیه ای که می خواستم به شما بکنم ایست که فریب منتصد نامه تشویق آمیزی که به شما رسیده نخورید. شنیده ام خانه شما از طرف طرفداران این آدم غرق گل شده است. فریب آن دسته گلها را نخورید. حضورشان عرض کردم قریان بیکیش به آب رفت. این حادثه یک نمونه ای است از آنچه را که من قصد داشتم بعنوان نماینده مردم در این کار سیاسی که تازه شروع کرده بودم، رسماً شروع کرده بودم، انجام بدهم. بعدما تعلقهای من هست. در مخالفت با کابینه زاهدی در سال ۱۲۲۴. همچنین اقدامات من برای آزاد کردن بازرگانان از زندان که حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم اجازه مرخصی بازرگانان را گرفتیم که داستانش مفصل است. همچنین شرفیابی من حضور اعلیحضرت، آزادی سرمنگ حسین قلی اشرفی که یکی از دوستان من بود و رئیس حکومت نظامی مصدق بود. اجازه آزادی او را گرفتیم و کارهای از این قبیل. و آخرین شطق من در مجلس سنا در ۲۶ اسفندماه ۱۲۴۹ که ششماه به پایان دوره سناتورهای باقیمانده بود و من سناتور اقتصابی بودم. آن شطق را با استفاده از طرح بودجه در مجلس کردم. آن حملات شدید را به کابینه دولت شادروان هویدا کردم که ادای آن شطق حدود دو ساعت و نیم طول کشید و کسانی مثل آقای مهندس شریف امامی رئیس وقت مجلس سنا مرا برحذر داشت از ایراد این شطق ولی آن شطق را ادا کردم که طرز تفکر من بعنوان یا نماینده مجلس یا نماینده سنا در آن ب خوبی پیدا است. و من معتقد بودم که از همان وقت، بعد از ۲۸ مرداد اعلیحضرت فقید می پایست تدریجاً و خیلی سریع به مردم ایران آزادی بدهد. آزادی انتخاب نمایندگانشان و من معتقدم که اگر چنین چیزی میشد هیچ غائله ای پیش نمیآمد. اساس سلطنت و سلطنت در ایران هنوز برای سالهای سال باقی میماند و امور مملکت بر مداری می گذشت که پشع پادشاهی و پشع ملت ایران بود. اگر سوءالاتی دارید بفرمائید که من ....

سؤال : پله، سوءالم این هست که بعد از آن دوره که شما نماینده مجلس شدید دیگر نماینده شدید یک دوره بودید یا پیشتر؟

آقای چفرودی : من رفتارم آن چنان بود که وقتی اعلیحضرت ششماه بعد از ادای این شطق به گیلان تشریف آوردند، طوری تظاهر می فرمودند که من همیشه ثرودیکترین آدم به ایشان باشم و در رکابشان باشم. من سه دوره نماینده مجلس بودم. من تا سال ۱۲۴۰ بطور مرتب نماینده مجلس بودم. بعد از ۴۰ تا ۴۶ هیچ سمتی نداشتم. در ۴۶ بعنوان نماینده اقتصابی یعنی سناتور اقتصابی از پایتخت، یعنی از شهر تهران، برطبق قانون اساسی من اقتصاب شدم و چهار سال هم در مجلس سنا بودم و تا مهر ماه ۱۲۵۰ من

سناتور ائتصابی بودم .

سؤال : در آن شطقتان که در مورد بودجه ولی در هر صورت در ائتقاد از حکومت هویدا و سیاست روز کرده بودید مطلب اصلی تان چه بود ؟

آقای چفرودی : مطلب اصلی من این بود که بصورتی که بودجه در دولت تهیه می شود صحیح نیست . این بودجه باید بصورت دیگر تهیه بشود و در بودجه اقلام و ارقامی باید باشد که پدرد عامه مردم و پدرد مملکت بخورد . ارقام بودجه و اقلام بودجه بصورتی که عرضه شده است این است که بسیاری از موامساتی که از بیت المال یعنی از خزانه مملکت اداره میشود یعنی دولت درش صاحب سهم اصلی است اینها زیان میدهند . و این درست نیست که دولتی از ادامه حکومتش در مملکت این سوء استفاده را بکند که یک چنین بودجه‌ای را به مجلس عرضه کند و یقین داشته باشد به تصویب خواهد رسید . فکر کشید آقای دکتر اعتماد با ادای یک چنین سخنانی در سال ۱۲۴۹ از طرف یک نماینده ائتصابی چه پر دولت خواهد گذشت . بنده باید این قضیه را به شما بگویم . شریف امامی زنده است و در نیویورک است می توانید به آنجا رفتید از شخص ایشان بپرسید . ایشان مرا برحذر داشت برای اینکه آقای هویدا در دفعه مرا خواست و گفت از ایراد نطق در این موقع خودداری کنید . آقای شریف امامی هم مرا برحذر داشت . بعدش هم به شریف امامی و به پروفیسور یحیی عدل متوسل شد که من نطق نکنم . ولی هیچکس را در حزب مردم که دارای نه سناتور عضو سنا بود پیدا نکردند که در آن موقع بپایند نطق بکنند . و چون هویدا علاقمند بود که یک کسی در مخالفت از بودجه از حزب اقلیت به اصطلاح حزب مردم صحبت بکند پناچار من مأمور این کار شدم . من هم نطقم را در ۴۰ صفحه تهیه کرده بودم و در حدود دو ساعت و نیم طول کشید . سخنان من ایراد و ائتقاد شدید از دولت وقت بود . یادتان شرود من سناتور ائتصابی بودم . تمام سناتورها در مجلس مبهوت و متعجب بودند که با توجه به اوضاع و احوال چگونه یک آدمی پیدا میشود که این چنین خودش را فدا بکند . من درحقیقت خودم یک شوع با توجه به اوضاع و احوال روز ائتچار سیاسی کرده بودم و بدانید که بعدش هم دیگر ائتصاب یا ائتخاب نشدم و تا آخرین روز ماجرای سال ۱۲۵۷ من جز سمت دانشگامی و مدیریت عامل سنديکا هیچ سمت سیاسی نداشتم . ولی باید به شما بگویم که دولت به کار سنديکا با وساطت من توجه عمیق داشت و هر وقت من تقاضائی از دولت هویدا داشتم آن چنانکه من می خواستم انجام میشد . هر وقت عریضه‌ای از نظیر سنديکا حضور شاهنشاه می نوشتم بدانید آقای دکتر اعتماد مورد قبول واقع میشد و آن کار انجام میشد . یک وقتی در سال ۴۵ پیاد دارم که من هیچ شوع سمت سیاسی نداشتم مطلبی در قانون مالیات پیش آمد و مالیات تجدید نظر شد . وقتی که من عریضه‌ای به اعلیحضرت نوشتم که در خارج تشریف داشتند دستور به دولت داده شد که نظیر سنديکا را ملحوظ بدارند که ما در آن کار هم موفق شدیم . این را باید به شما بگویم در حاشیه زندگی سیاسی ام .

سؤال : امیر عباس هویدا همیشه خودش می گفت و دیگران هم می گفتند که یکی از موفقیت‌هایش و اینکه کار خوبی که در ایران کرد این است که بودجه‌ریزی دولت را براساس اصول بودجه‌ریزی قرار داد . و برای اولین بار در تاریخ ایران دولت هویدا بود که بودجه را به مفهوم علمی و مفهوم اجرای سیاستهای مملکتی مطرح کرد . شما گرفتارایتان با بودجه از لحاظ نحوه تعیین و بررسی بودجه بود یا از لحاظ سیاستهای که دولت در آن زمان اتخاذ می کرد که ترجیحاً بودجه‌ای پیدا می کرد ؟

آقای جفرودی : این ادعای مرحوم هویدا کاملاً صحیح بود. برای اولین دفعه در دولت شادروان هویدا بود که بودجه بصورت فنی و دارای مفهوم و هدف تثبیت می‌شد و به مجلسین ایران عرضه می‌شد. این حرف صد درصد صحیح بود. اما اعتباراتی که برای کارهای اختصاص داده می‌شد از نظر یک مأمور ملت، یک نماینده مردم، مطلقاً درست نبود. برای اینکه توضیحی در این زمینه بدهم، کارهای پسر شاه می‌رسید از طرف وزراء مرحوم هویدا که آقای هویدا از آن اطلاعاتی نداشت و آن کارها به تصویب می‌رسید و بعد چون امر شاه بود موافقت شاه بود در بودجه منظور می‌شد. من از مرحوم هویدا چیزی شنیدم. ولی استنباط من این است که شادروان هویدا با این نوع بودجه‌ها مخالف بود، با این نوع کارها. ولی اینها در بودجه بود و من با این نوع کارها که منافع مملکت و مردم درش تأمین نبود، مطالب دیگری مطرح بود. با این نوع کارها مخالف بودم. و بهمین جهت بعنوان معاون پروفیسور عدل در سنن، معاون پروفیسور عدل در حزب مردم، هنگام طرح بودجه با این نوع بودجه‌ها با این نوع اقدام با ذکر معایب و اینها مخالفت می‌کردم.

سؤال : در واقع شما بعنوان حزب مخالف صحبت کردید ؟

آقای جفرودی : راه دیگری نداشتیم.

سؤال : خوب راجع به پیوستن شما به آن حزب و ارتباطتان با حزب هیچ چیز نفرمودید.

آقای جفرودی : حزب مردم در سال ۱۳۲۸ تا آنجایی که پیاد دارم تأسیس شد. من از سال ۱۳۲۶ با رانندگی بعضی از دوستان وارد جمعیت آزادی شدم که به سرکردگی و سرپرستی و پیشقدمی شادروان حسن ارستجانی بوجود آمد و در این کار هم شادروان اسداله علم به او کمک می‌کرد. عده زیادی از اعضاء این جمعیت از کسانی بودند که سابقاً عضو حزب توده ایران بودند. پشتیبان شده بودند از وجودشان در آن حزب و انشعاب کرده بودند و حسن ارستجانی اینها را بدور خودش جمع کرده بود و این جمعیت را درست کرده بودند. من در حدود دو سال عضو این جمعیت بودم. بنابراین، عضو هیچ حزب دیگری نمی‌توانستم بشوم و مسئول امور مالی این جمعیت هم بودم. بعد این جمعیت منحل شد و حسن ارستجانی گرفتاریهای سیاسی پیدا کرد، برای اینکه بدستال نخست وزیر آقای دکتر علی امینی بود با همکاری کسانی مثل سرلشکر ولی قزوهی که در جمهوری اسلامی بدرجه سپهبدی رسید که مطلب خاصی است که هر وقت فرصت شد جریان او را هم اگر مایل باشید بازگو خواهم کرد. در سال ۱۳۲۸ من پنحو خاصی عضویت حزب مردم درآمدم. آشوقت دبیر کل حزب شادروان اسداله علم بود که پرائر چریائی که در انتخابات سال ۱۳۲۹ که شادروان دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر بود پیش آمد، شادروان اسداله علم از دبیرکلی حزب پرکنار شد و پروفیسور یحیی عدل که قائم مقام او بود به دبیرکلی حزب رسید. بعد از مدتی بنده را بعنوان یکی از معاونین خودش انتخاب کرد. تا سال ۱۳۴۶ من هیچ سمت سیاسی در مملکت نداشتیم. در آن سال به سناتور انتصابی با توشیح شاهنشاه فقید منصوب شدم.

سؤال : شما یک مقداری اگر توضیح راجع به نقش حزب مردم بفرمائید و اینکه آنروز حزب مردم در مقابل حزب ایران و نوین که در واقع دولت را در دست داشت چه نقشی بازی می‌کرد و هدف چه بود.

آیا تصور این میرفت که حزب مردم روزی به قدرت برسد یا اینکه در واقع بازی حزب مردم یک ظاهر سازی سیاسی بود ؟

آقای چفرودی : خوب کلمه‌ای را بکار بردید گفتید چه نقشی را بازی می کرد. من نمی دادم در فکر شاه فکری چه بود. من درست نمی توانم برای اینکه به ایشان این نزدیکی را نداشتم. ولی این دو حزب بوجود آمده بود که، به من می گفتند که، مردم ایران تدریجاً رشد سیاسی پیدا کنند و به تحزب علاقمند بشوند و حزب بازی را یاد بگیرند. بنابراین، این دو حزب از بالا بوجود آمد. اول حزب ملیون بعداً حزب ایران نوین. حزب مردم هم به دبیرکلی شادروان اسداله علم با نزدیکی فوق‌العاده‌ای که ایشان به اعلیحضرت فقید داشتند بهمین ترتیب بوجود آمد. نقش حزب مردم این بود که در موضع اقلیت آن چنان وظائفش را انجام بدهد که به احتمال زیاد روزی بعنوان حزب اکثریت دولتی تشکیل بدهد. ولی شادروان علم بلافاصله بعد از غائله ۱۳۴۰ به نخست وزیری رسید که این نخست وزیری را به حساب حزب اقلیت نگذاشت. نخست وزیر آزادی بود. عده‌ای از اعضاء حزب را که رفقاییش بودند به همکاری دعوت کرد. ولی درحقیقت دولت حزبی تلقی شد و ایشان هم تلقی نکردند. بعد از اینکه ایشان از دولت کنار رفتند چریان مملکت با نخست وزیری حسنعلی منصور و بعداً با نخست وزیری شادروان هویدا بصورتی درآمد که حزب مردم دیگر نمی توانست آن نقشی را همانطور که فرمودید بازی کند که روزی اکثریت بشود. برای اینکه عده‌ای که در حزب مردم بودند و زعمیم قوم بودند باید من اعتراف بکنم که اینها به دولت خیلی نزدیک بودند. و دولت هویدا سعی داشت که بشحوی ایادی خودش را در حزب مردم هر سر کار نگاهدارد که یکی از برجسته ترین اینها، مثال این مورد، شادروان ناصر عاملی است که به دبیر کلی حزب هم رسید. بنابراین، دیگر حزب مردم نقشی نداشت. بر اثر این اشتباه بزرگ سیاسی حالا با از ناحیه شادروان هویدا یا از ناحیه زعمای قوم ایران نوین بود که هر دو حزب سرشوشت خاصی پیدا کردند منحل شدند و به ناچار به اعتقاد من حزب منحصر بفردی بنام رستاخیز بوجود آمد که در داخل آن حزب بصورتی که بوجود آمد دو شاخه پیدا شد یک شاخه را آقای هوشنگ اشعاری به یک نام اداره می کرد یک شاخه‌اش را آقای جمشید آموزگار بعنوان دیگری اداره می کرد.

سؤال : جناح سازنده و جناح پیشرو ؟

آقای چفرودی : درست است نظر شما. و ما دیدیم که وجود آن حزب، پایانش با کار مملکت و سلسله پادشاهی که، بیست و پنج قرن ادامه داشت به کجا کشید.

سؤال : در واقع هویدا قواعد بازی را بهم زده بود. یعنی چی ؟ یعنی قواعد گود را بهم زد. گود قاعده‌اش این بوده که در واقع دو تا حزب باشند که هر دو حزب در صورت در شرایط سیاسی آن وقت وفادار به اعلیحضرت و سلطنت و همه چیز بودند. ولی تفاوت‌هایی در نحوه انجام امور مملکتی داشتند. و شاید منظور شاه فکری این بوده که این دو حزب هرکدام در هر موقع بهر نحوی که باشد نتوانند به قدرت برسند و کارشان را انجام بدهند و اینها همدیگر را چک بکنند کنترل بکنند. مثل اینکه از فرمایشات شما استفاده شده این بود که امیرعیاس هویدا این بازی را شکر کرد یعنی سعی کرد که نقش حزب مخالف را از بین ببرد یا نفوذ در آن حزب یا با ایجاد تمهیقاتی در کار آن حزب. آیا این چوری بود

یعنی واقعا" هویدا بود که نقش اساسی حزب مردم را از بین برد و منجر به این شد که مملکت جزو يك حزب نداشته باشد و آن هم حزب رستاخیز باشد ؟ آیا مسئولیت تاریخی این کار به گردن هویدا خواهد بود ؟

آقای جفرودی : من سه مثال پرایتان میزنم از يك ماجرا. برای اینکه بدانید چه پیش آمد . باید احترام کثیم به اینکه مسئولیت را گردن يك فرد معین بگذاریم . از این کار در زمان حاضر باید احترام کثیم . این چنین نیست . عده زیادی در آنچه که برای ایران پیش آمد مسئولیت داشتند و مسئولیتشان هم ناشی از نادانی ، جهالت و خودخواهی اینها بود . پشاپر این ، خواهش من از شما اینست که يك فرد معینی را مسئول قرار ندهید و متهم سعی نزنم کرد در پیانم این چنین نباشم . حزب مردم ، در زمانی که ایران نوین دولت بود ، یعنی دولت ، دولت ایران نوین بود ، باید همیشه طور که خودتان فرمودید دل اقلیت را ، نقش اقلیت را بازی کشد نه این وظیفه را ایفا کند . به احتمال خیلی زیاد ته فکر شاه فکید هم این بود که این حزب وظیفه را به طرز صحیحی انجام بدهد و روزی دولتی داشته باشد . هرکمی که عضو حزب ما بود و در محلی صاحب مقامی بود ، احیانا" مدیرکل آموزش بود در يك استانی ، احیانا" مدیرکل سازمان آب بود در يك استانی ، احیانا" نماینده مجلس بود بعنوان عضو این حزب و مطالبی ادا می کرد بعد از مدت کوتاهی با فشار رؤساء حزب ایران نوین ، که البته نخست وزیرش هم آقای هویدا بود ، برکنار میشد . من با اسم و رسم مثالهای زیادی دارم . یکی از آنها مهندس منصور والا است که بعنوان عضو حزب مردم و عضو کمیته مرکزی به حمایت و تشویق و راهمائی آقای ملاکو رامید در مورد بودجه روزی نطقی در مجلس شورای ملی بر علیه کابینه هویدا کرد . دوره بعد وکیل شد و دیگتر شد و اتهامی بهش پستند که واقعا" من نمی دادم این آدم چگونگی از گرفتاریهای آن اتهام پیرون آمد . این مورد اول . بسیاری از مدیرکلها که عضو حزب ما بودند از کار برکنار شدند و بعدا" هم پیکار ماندند . اما يك مورد خاص من دارم موقعی که من معاون حزب بودم انتخابات شهرداریها بود و ما با دو نفر از برجستگان حزب ایران نوین جلساتی داشتیم که بگوئیم سهمیه حزب مردم در فلان استان چه هست و سهمیه حزب ایران نوین چه هست . من هر شب چون مهندس بودم جمع میزدم . آنها چون از دانشکده ادبیات درآمده بودند کارهای روزانه شان را جمع نمی زدند . نتیجه این شد که آن سهمیه ای را که آنها فکر می کردند باید حزب مردم داشته باشد و سهمیه ای که ایران نوین ، بهم خورد . وقتی که روی قرار و مدار نمایندگان انجمن شهر از حزب مردم درآمدند من یادم شمیرود که آقای دکتر منوچهر کدلی که آن وقت دبیرکل حزب بود روزی به من تلفن کرد که این کاری ، نتیجه ای ، که پیدا شده این آتش از گور تو بلند شده . گفتیم گور گوری است که تو و امثال تو مملکت را خواهند دفن کرد . این حرف یادم شمیرود . بعد این عده حضور شاهنشاه شرفیاب شدند برای اینکه به حزب مردم روشنی بدهند . شرفیابی ما در کاخ صاحبقرانیه بود . آرزو پروفیسور عدل به من گفت تو همراه من بیا که اگر اعلیحضرت توضیح خواستند تو چون واردی توضیح بدهی . اعلیحضرت از من سوال می فرمودند اینها که نماینده انجمن شهر در خوی شدند نماینده خوی در مجلس کیست ؟ گفتیم ایران نوین است . گفت بچه صورت اینها انتخاب شدند و اکثریت پیدا کردند ؟ گفتیم اولاً" همه ما زیر عنایت اعلیحضرت هستیم ثانیاً" مردم شهر رأی دادند . از آن جمله شهر شاهی بود . خوب تعداد ما از آن سهمیه خیلی تجاوز کرده بود . چریبه این شرفیابی را بعدا" من بیچاره پرداختم بصورتی که به شما عرض کردم . اما آخرین مطلب . من بعنوان معاون پروفیسور یحیی عدل از مجلس سنا که ۹ نماینده در آن داشت و هیچکس حاضر نشد در آن سال آخر راجع به بودجه

مخالفت بکنند من اشتخاب شدم که با بودجه مخالفت بکنم . حرفهای زدم . من دیگر ، آقای دکتر اعتماد ، نه تنها سناتور شدم هیچ نوع سمت سیاسی دیگر بطور رسمی نداشتم . خودتان هرچه می خواهید از این مجمل نتیجه بگیرید .

سوال : بعد که به دوران رستاخیز رسیدیم و حزب رستاخیز درست شد یادم هست که در آن اولش ، حالا در مر دستگاه پشوی ، یک نوع چپر در این گذاشته بودند که افراد باید عضو حزب بشوند . در دانشگاه چطوری عمل شد ؟

آقای جفرودی : سوال خوبی کردید . تنها دانشگاه را مثال نزنید . بسیاری یا عده قابل ملاحظه ای از موسسات ایران عملاً و رسماً" اعضاء موسسان عضو حزب رستاخیز شدند . این موسسات تربیتی دادند یک دفتری خودشان باز کردند اسامی را خودشان نوشتند که اینها عضو حزب شدند بهمین چا خاتمه پیدا کرد . حزب هم هیچوقت سر وقت اینها نیامد . خوشبختانه نیامد . خوشبختانه . من باید امروز به شما اعتراف بکنم یکی از این جاها سندیکای شرکت های ساختمانی بود . من مدیران را خواستم با اطلاع آنها اسمشان را در یک دفتری که در سندیکا ماند و دفن شد نوشتیم . و از آنها تجاوز نکرد . هرگز بنام اینها کارت عضویت حزب رستاخیز صادر شد . در دانشگاه هم یک چنین عملی شد . با اینکه رئیس وقت دانشگاه مخالف بود ، مخالف این طرز عمل بود . ولی دانشگاه هائی نظیر دانشکده پزشکی و فنی و معماری این چنین عمل کردند . اسامی را در یک دفتر نوشتند تلفن کردند که آقا همه اینها عضو حزب رستاخیز شدند . البته افراد نادری هم بودند که حتی حاضر شدند اسمشان نوشته بشود . این دفاتر هیچوقت به حزب رستاخیز داده شد و در همان موسسات دفن شد .

سوال : یک کمی از لحاظ زمان به عقب برگردیم چون در آن موقع من خواستم صحبت شما را قطع کنم . در زمان هیجانی که در ایران برای ملی کردن صنعت نفت بود و زمان مصدق شما بالطبع با یک عده از آنهاست که در اطراف مصدق بودند و یار و همیار سیاسی شان بوده اند یا همکار بودید یا دوست بودید . آیا هیچوقت شما این انگیزه را نداشتید که در آن موقع که مصدق واقعا" یک هدف ملی را تعقیب می کند در فعالیتهای سیاسی گروه آن مستقیماً وارد بشوید ؟ و آیا علتی داشت که آن وقت این کار را نکردید یا وصف اینکه شما فعالیت اصلی مصدق را که ملی کردن نفت بود تأیید کردید و بعد هم با شهادت در مجلس در موقع نامناسبی از لحاظ سیاسی از آن دفاع کردید ؟

آقای جفرودی : آقای دکتر اعتماد بدون اینکه خواسته باشم غلو بکنم با ذکر چند مثال که قبلاً" گفتم این نظر را بار دیگر بازگو می کنم . این طرز تفکر من بود . من بسیاری از رفقای گیلاسی ، بسیاری از رفقای دانشگاهییم عضو حزب توده ایران بودند . هیچکس در آن ایام سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ که کاپیته قوام السلطنه بود و عده ای از اعضاء حزب به وزارت رسیدند و عده ای از اعضاء حزب قبلاً" به وکالت مجلس رسیدند ، هیچکس فکر نمی کرد که روزی ستاره اقبال حزب توده افول خواهد کرد . من باوجود آن رفقا ، با وجود تلاش آنها نه تنها عضو حزب توده شدم بلکه رفتم توی حزبی که پیشا گفتم حزب نهضت ملی ایران که شنیده بودم مزیثه اش را شاهنشاه از بودجه خودشان می پردازند . هرچه بود آن ایام من عضو حزب توده شدم . بعداً" بهترین رفقای من سالم ترین رفقای من و بهترین ایرانیانی که من می شناختم



مثل بازرگان ، حمیپی و نظائرش اینها عضو حزب ایران بودند . اینها تلاش داشتند که عضو حزب ایران بشوم . من عضو حزب ایران هم نشدم . چریان نهضت ملت ایران متعلق به مصدق و امثالش نبود مصدق رهبرش بود ولی متعلق به او نبود . من حتی در آن موقع به نوع این چریان یک نظاهر علنی نکردم مبادا به من بگویند که من عضو حزب ایرانم یا احیانا" عضو چپه ملی . من آن وقت خوش نمیآمد که این نام بر من گذاشته بشود برای اینکه واقعا" من نه یک همکار نزدیک مصدق السلطنه بودم نه هیچوقت عضو حزب ایران بودم . مشکلاتی که حزب ایران در رشت در انتخاباتم فراهم کرد برایتان به اختصار شرح دادم . و بعدا" هم هیچوقت عضو چپه ملی نبودم . همیشه به اینها ایراد اساسی داشتم . یعنی من ، آدمی مثل من ، برای شخص مصدق السلطنه که یک فرد ، یک مرد تاریخی ایران ، میداشتم و نهضتش فراگیر شد به جهان سوم رسید ، من برای مصدق سه دوره زندگی سیاسی قائلم . دوره ای که در زمان احتراز مقاماتش بعنوان استاندار فارس و نظائرش داشت . دوره ای که در زمان رضا شاه در تبعید بسر برد . دوره ای که بعد از اشغال ایران این آدم این مرد تاریخی این رچل ایران به نمایندگی مجلس انتخاب شد تا سالی که نخست وزیر شد . این یک دوره از زندگی موفق مصدق السلطنه است . و روزی که این مرد بزرگ تاریخ ایران سمت نخست وزیری را قبول کرد بطور من از همانروز قلم سیاه به زندگی سیاسی اش کشید . چون آدمهایی نظیر مصدق السلطنه نمی توانستند سازنده باشند . اینها مبارزان بسیار خوب هستند و کارهایشان افتخارآمیز است و بلد بودند چطوری نهضتی را به چریان پیشدازدند که موفق هم بود . مثالهای زیادی است که چگوشه مصدق از نظر تاکتیک در آن دوره موفق شد . ولی روزی که نخست وزیر شد با افرادی که برای همکاری انتخاب کرد پیدا بود که این مرد شکست خواهد خورد . تاریخ هم نشان میدهد که شکست خورد . ۲۸ مرداد بهترین شاهد مثال این کار بود و از آن بعد ما دیدیم که دیگر چپه ملی قدرت و قوتی ندارد . یعنی چپه ملی افراد خودخواهی را با افکار متفاوت که بعدا" باید گفت توأم با وطن پرستی بود بدور خودش جمع کرده بود ولی اکثر این افراد ( پایان نوار ۴ آ )

#### شروع نوار ۴ ب

سوال : آقای جفرودی شما راجع به مصدق السلطنه می فرمودید که نوار تمام شد حالا بقیه ملائتان را بفرمائید.

آقای جفرودی : باید گفت و اذعان کرد که چپه ملی از افراد تحصیلکرده دانا در تخصص خودشان و میهن پرست تشکیل شده بود . ولی در زمینه سیاست و اداره امور مملکت و تشخیص موقعیت بسیار حساس ایران غالب این افراد فاقد تجربه و دانش کافی بودند . از ذکر این نکته نمی توانم خودداری کنم که کسانی مانند شادروان عبدالله معظمی در چپه ملی عضویت داشتند که شخصیت سیاسی آنها بر من روشن بود . و اگر از وجود آنها در آن ایام بحد کافی استفاده میشد بطور من به یقین مملکت بهره می برد . اما بقیه اعضاء چپه ملی بعلافت کمی دانش سیاسی ، کمی تجربه اداره امور مملکت نتوانستند بعد از مصدق السلطنه چپه ملی را بصورتی که زمان او شهرت و فعالیت داشت اداره کنند . بهمین جهت بعد از سال ۱۳۲۲ ، مرادم واقعه ۲۸ مرداد آن سال است ، چپه ملی روز بروز مانند پرفی آب شد . هر اندازه افراد فعالی که به تعداد اشگشت فعالیت داشتند و سعی داشتند که چپه ملی را زنده و فعال نگهدارند ، چپه ملی روز بروز تحلیل رفت تا آنجا که به کلی از هم پاشیده شد و هشت سال بعد از واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ اشعایی هم در میان

اعضاء چپه ملی بوجود آمد . مهندس مهدی بازرگان با يك عده‌ای از دوستانش از چپه ملی جدا شدند. وقایع بعدی مخصوصاً " واقعه سال ۱۲۵۷ شان داد که بیشتر اعضاء چپه ملی بخصوص آشنائی که داعیه سلطنتداری داشتند از نظر دانش سیاسی و از نظر سلطنتداری و از نظر تحویل گرفتن شتابی يك تحول اجتماعی اشخاص قادر و قابل نبودند. چون چپه ملی در ایران وجود داشت و نام آن در دنیا هر سر زبانه‌های بسیاری از سیاستمداران جهان در درجه اول آشنائی که کشور بزرگ اتاژوشی امریکا را اداره می کردند بود باید راجع به چپه ملی پیش از این سخن گفت. کسانی مثل دوست عزیزم مهندس مهدی بازرگان که به نخست وزیری دولت موقت آقای روح الله خمینی رسید و همکارانش مانند دکتر سنجابی که اداره وزارت خارجه ایران را بعهده گرفت ، اینها شان دادند که از نظر اداره امور مملکت سیاست يك مملکت بخصوص در ایامی که يك واقعه مهمی در مملکت روی میدهد اشخاص قادر و قابل و توانائی نبودند. چپه ملی آثار زیادی در ایران گذاشت ، تا سال ۱۲۲۲ به رهبری شخص دکتر مصدق که همانطور که عرض کردم مرد بزرگ تاریخ معاصر ایران است . آثار خوبی بر جای گذاشت . ولی از آن بعد آثاری در تاریخ بسیار بد و وخیم بود. امریکا بعضی از ممالک اروپائی و حتی شاه فقید محمد رضا شاه پهلوی آریامهر نسبت به قدرت و قوه اجتماعی این چپه جملگی مرتکب اشتباه شدند. در سال ۱۲۵۷ شاه فقید به این فکر افتاده بود که مملکت را در آن بحران بدست سرشامان چپه ملی اداره کند. من از ذکر نام بعضی از آنها که از طرف شاه فقید دعوت بکار شده بودند به ملاحظات سیاسی یا جهات دیگر خودداری می کنم . ولی جملگی اینها شان دادند که در آن بحران قادر به اداره امور مملکت نیستند. حتی آشنائیکه سمراه آقای روح الله خمینی این تحول تاریخی و اجتماعی را در ایران بوجود آوردند آنها هم شان دادند که نمی توانستند شمره زحمات سالیان دراز خودشان را که توأم با تحمل محرومیت ها و زندان بود خودشان از آن شمره بهره‌برداری کنند. مثال زنده، مهندس مهدی بازرگان و دار و دسته‌اش . مثال زنده، مدعیان دیگری که شخصیت آنها امروز در اقطار حتی نسل جوان بخوبی تشخیص داده می شود. بنابراین، چپه ملی را نباید نادیده گرفت . مخصوصاً امریکائی ها روی چپه ملی خیلی تکیه می کردند مرادم سیاستمداران امریکائی است . و حال اینکه چپه ملی فارغ از شخصیت دکتر محمد مصدق یا بعضی شخصیت هائی نظیر شادروان عبدالله معظمی يك اجتماع میان خالی و يك اجتماع فاقد شخصیت‌های بارز سیاسی بود. بهمین جهت هم تحلیل رفت و بهمین جهت هم کسانی که در داخل این چپه مبارزات طولانی کردند نتوانستند از این مبارزات بهره کافی در درجه اول بشفح مملکت و در درجه بعد به سود خودشان بگیرند. بنابراین ، اگر چپه ملی به رهبری شخص دکتر محمد مصدق نهفت بزرگ تاریخ ایران را به راه انداخت که فراگیر شد و از سرحدات ایران بیرون رفت به جهان سوم رسید و از این نظر افتخاراتی نصیب این چپه شد و تاریخ ایران را در آن دوره بسیار درخشان کرد. باید گفت که چپه ملی بعد از سال ۱۲۲۲ بعثت فقدان رجال ، بعثت نداشتن تشکیلات مناسب ، همچنین مردان وطنخواه که در مقابل مسائل مملکتی از خودخواهی بگذرند ، دارای مسئولیت بسیار سنگین تاریخی است . بعدها ما دیدیم که این افراد یعنی سران چپه ملی بعثت خودخواهی ، بعثت نداشتن دانش و تجربه مبارزات با آتش که در دوره گذشته یعنی قبل از ۱۲۲۲ ، بدنبال شخصیت دکتر مصدق مقداری بدست آورده بودند ، نتوانستند مبارزات خود را متکی به يك سازمان سیاسی صحیح و مناسب ادامه بدهند و مملکت را از ورطه هولناکی که در سال ۱۲۵۷ در آن افتاد نجات بدهند. بهمین جهت مسئولیت چپه ملی همچنین افراد سرشامان آنها باید ما از نظر تاریخی همیشه در نظر بگیریم . اعضاء چپه ملی بعد از سال ۱۲۲۲ رویه گذشته خود را از دست ندادند بهمین سبک مبارزه می کردند. آن سبک چه بود ؟ آن سبک این بود که به ابتکار شخص دکتر مصدق ملت ایران بیدار شده بود و هدفش

را ملت ایران پخوبی تشخیص میداد و می دانست که استیغای حقوق ایران در مخازن گرانمای ژیر زمینی مخصوصاً در مورد مسئله نفت است که ملت ایران یکپارچگی خود را بدنبال مصدق و نهضت او نشان داد و ما موفق شدیم که نفت مان را از چنگ بیگانگان نجات بدیم که سالهای بعد اثر آن چه از نظر قیمت گذاری و چه از نظر استفاده در شئون دیگر مثل پتروشیمی و غیره نشان داده شد و مملکت چش های بزرگی در سالهای بعد کرد که متأسفانه بعلت عدم پیش بینی درآمد فوق العاده ایران در سالهای بعد از ۵۰ ، مملکت از نظر اقتصادی و از نظر انسانی ، از نظر اقتصادی دچار تورم شد، و از نظر انسانی دچار کمبود شدید. بنابراین، باید بگوئیم که چپه ملی بعد از ۱۳۲۲ مسئولیت زیادی از نظر واقعی که در ایران روی داد بعهده دارد . اگر يك نوع دیکتاتوری بعد از سال ۱۳۲۲ بوجود آمد ، که من به آن اعتقاد زیادی ندارم ، باید گفت همان اندازه دیکتاتوری ناشی از رویه ای است که چپه ملی از خود باقی گذاشت . اعضاء سرشناس چپه ملی می توانستند با ایجاد يك سازمان صحیح سیاسی مبارزات خود را در يك راه دیگری در راه سازندگی به نفع مملکت ادامه بدهند و امور مملکت را بعد از سال ۱۳۲۲ همچنان تاحدی و بصورت خاصی در دست داشته باشند. ولی این افراد که در گذشته بدنبال شخصیت دکتر مصدق مبارزه می کردند آن نحو مبارزه را که از يك جهاتی باید گفت مبارزه معنی بود بعد از سال ۱۳۲۲ بهمان سبک ادامه دادند که زیان آن متوجه دامنگیر مملکت و منافع مملکت و ایرانیان شد . متأسفانه آثار این نوع مبارزه بعد از سال ۱۳۵۷ نیز به چشم می خورد که عدم توفیق مبارزاتی را که بعد از سال ۱۳۵۷ ادامه دارد باید ناشی از این سبک معنی مبارزات اجتماعی و سیاسی دانست . اعضاء چپه ملی ، مرادم اعضاء نامدار، اعضاء سرشناس چپه ملی است . هیچیک از آنها با دیگری توافق و تفاهم نداشتند . هرکسی سعی می کرد در داخل چپه ملی با تلاش خودش و با انتخاب يك راه غیر از راه همکار عضو چپه ملی اش خودش را برتر از سایرین جلوه بدهد و احیاناً مقام بالاتری را در داخل چپه احراز کند. من افراد بسیاری در چپه ملی می شناسم که منحصرأ در داخل چپه ملی بدنبال احراز این نوع مقامات بودند. از ذکر نام آنها بدلائل زیاد خودداری می کنم . امیدوارم آقای دکتر اعتماد هم حیات طولانی شما به شما این فرصت را بدهد هم بقیه کوتاه حیات من این فرصت را پیش بیاورد که بعضی از آنها را در موقع مناسبی مخصوصاً از نظر تاریخ ایران نام ببرم . بنابراین باید بگوئیم که چپه ملی که سازمان سیاسی فرعی مثل حزب ایران داشت نتوانست این سازمان سیاسی را بصورت همگی ، بصورت يك واحد با انضباط ، يك واحد مفید سیاسی ، در ایران در بیاورد که حداقل آن سازمان در هر نوع رژیسی آسان نباشد . از بین بردن آن سازمان در هر نوع رژیسی آسان نباشد . امروز که رژیم گذشته از بین رفته است و رژیم جدیدی بنام رژیم اسلامی بر سر کار است ، متفکران ایرانی ، تحصیلکرده های ایرانی پخوبی می توانند آن دو رژیم را از بسیاری از جهات باهم مقایسه کنند و من یقین دارم که نتیجه این مقایسه به سود رژیم سابق است . با تمام اشتقاداتی که در بعضی جهات ، در بعضی زمینه ها به رژیم سابق وارد باشد.

سؤال : عرض کنم که من يك سوالی در اینجا داشتم شما از دکتر عبدالله معظمی صحبت کردید ایشان چه شد ؟ چطور شد که کثاره گرفتند از چپه ملی ؟

آقای چفرودی : شادروان دکتر عبدالله معظمی استاد پرحق دانشکده حقوق دانشگاه تهران مانند بسیاری از کسانی که به وکالت مجالس ایران رسیده اند ایشان نیز تا قبل از چریان نهضت مقدس ملت ایران وکیل مجلس شدند . البته از شهر گلپایگان ولی بعداً به دلائلی که منحصر به ایشان هست و طبق تشخیص ایشان هست

به چپه ملی یعنی به جریان نهضت مصدق پیوستند. حتی به ریاست مجلس هم منصوب شدند ولی چون آدم بسیار مطلع سیاستمدار مدیری بودند من فکر می کنم که به این دلیل شادروان دکتر محمد مصدق از وجود این رگوله سیاسی ایران استفاده نکرد باید به شما بگویم که دکتر عبدالله معظمی از چپه ملی و از همکاری با شخص دکتر مصدق هیچوقت کثاره نگرفت البته بعد از ۱۳۲۲ طبیعی است که دیگر به وکالت مجلس انتخاب شد. برای اینکه دیگر جریان برای اعضاء چپه ملی و همکاران مصدق موافق و مناسب نبود. بنابراین، کلمه کثاره گیری بیشتر من مناسب نیست. دکتر عبدالله معظمی تا هنگام مرگش نسبت به مصدق و چپه ملی و جریانی که در ایران بوجود آمده بود وفادار بود.

سوال: آقای مهندس بازرگان و یارانش که از چپه ملی کنار رفتند در واقع اشعاب کردند چه وقتی بود و علتش چه بود؟

آقای چفرودی: مهندس مهدی بازرگان وقتی که به نخست وزیری دولت موقت آقای روح اله خمینی رسید ملاقاتهایی که در آن ایام بعد از خلاصی من از زندان قصر بین ما روی میداد بعضی از اسرار را برای من فاش کرد شاید به این دلیل که من اگر زنده ماندم بتوانم آشرا در موقع مناسب آنها را بازگو کنم. بین او و یاران نزدیک او و بسیاری از اعضاء چپه ملی همیشه افتراق و عدم توافق وجود داشت. مهندس مهدی بازرگان یک استاد پاسواد و یک استاد مسلم دانشکده فنی دانشگاه تهران بود. در درس خودش در کار خودش بسیار استاد واردی بود و دارای دانش کافی بود و شاگردان او ازش استفاده می کردند. ولی در اداره امور مملکت به لحاظ سیاسی فاقد دانش سیاسی و تجربه بود و این امر بین ما همیشه زمائی که من در مجلس بودم و رفت و آمد ما به جای خود محفوظ بود همیشه مورد مذاکره ما بود. یعنی من غالباً به ایشان می گفتم که ایشان دارای آن شخصیت سیاسی نیستند که روزی بتوانند زمام امور مملکت را در دست بگیرند. مهندس مهدی بازرگان اختلاف نظر زیادی با دوستان و همکاران خودش در چپه ملی داشت. اغلب آنها را خودخواه می دانست حتی نام می برد حتی مواردی را ذکر می کرد که دلالت بر خودخواهی همکارانش، همزمانش در چپه ملی داشت. بهمین جهت مهندس مهدی بازرگان راه خودش را سوا کرد، جدا کرد برای اینکه بتواند با عده‌ای به این مبارزه خودش ادامه بدهد. متأسفانه مهندس بازرگان هم موافق شد یاران ورزیده‌ای، یارانی با دانش کافی سیاسی انتخاب بکنند. چنانکه وقتی نخست وزیر شد وزیر او با آنکه از بهترین تحصیلکرده‌ها بودند فاقد تجربه سیاسی بودند و باید گفت به شخصیت آقای مهندس مهدی بازرگان آویزان بودند و خود ایشان هم دیدیم که به شخصیت آقای روح‌الله خمینی آویزان شده بود. برای اینکه بعد از ۸ ماه نخست وزیری آقای خمینی ایشان را خیلی ساده کنار گذاشت یعنی موجهاتی فراهم آورد که مهدی بازرگان نتوانست به کار خود که بعد از ۲۰ سال مبارزه این مقام را بدست آورده بود بکار خودش ادامه بدهد و نه موفق نمی شد که به مملکت خدمت بکنند. در زمان او وقایعی روی میداد که مهندس مهدی بازرگان به لحاظ سیاسی یا اجتماعی آنها را حاشا می کرد و خودش را نسبت به پروژ آن وقایع پیگانه نشان میداد. بهرحال، اگر برگردیم به عقب در سال ۱۳۴۲ بود که مهندس مهدی بازرگان راه خودش را از راه چپه ملی جدا کرد و با عده‌ای از دوستان خودش نهضتی بوجود آورد که آن نهضت هنوز هم بنام نهضت آزادی باقی است ولی نباید گفت که اختلاف نظر زیادی با طرز تفکر بعضی از اعضاء چپه ملی داشت. بعد از وقایع سال ۱۳۵۷ هم زمائی که ایشان در لباس نخست وزیری در مملکت صدر کار بودند دیدیم که با جرائم و شهادت از بعضی از اعضاء هم‌رزم خود در چپه ملی به نیکی یاد می کرد و حال اینکه ذکر نام

آنها در آن ایام و در آن سمت بسیار مشکل بود.

سوال : آقای جفرودی پی زحمت در مورد آقای دکتر صدیقی هم به‌فرمائید که آن وضعیت با چپه ملی چطور بود و به کجا کشید ؟

آقای جفرودی : آقای دکتر صدیقی که به وزارت کشور دولت شادروان دکتر محمد مصدق رسید یکی از استادان با دانش کافی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود . و از نظر سلامت نفس ، مرادم چپه سیاسی است ، بسیار مرد پاک ، مرد مژه و مپرا از هر نوع اتهام بود . در میان اعضاء چپه ملی باید گفت دکتر صدیقی یکی از سرشناسان ، یکی از افرادی است که تشخیص سیاسی اش بعد از دکتر عبدالله معظمی مصاب بود . به این معنی که آینده را بهتر از سایر دوستانش میدید تا آنجا که وقتی از طرف شاه فقیه دعوت همکاری شد آشپور که من شنیدم آن جلسه که با شرکت دو نفر دیگر از رجال ایران ، که یکی خوشبختانه هنوز در قید حیات است و دیگری به دنیا فانی پیوسته است ، قریب به چهار ساعت طول کشید و دکتر صدیقی قبول زمامداری آن ایام مملکت را موکول به تعهد شاه فقیه به ماندن در ایران کرد . این را من شنیدم و این تشخیص از نظر سیاسی و از نظر اجتماعی و از نظر اوضاع و احوال آن روز بسیار صحیح بود . من معتقدم که اگر شاه فقیه در ایران می بود و اعضاء دولتی را که منصوب یا انتخاب می کرد مردان مجرب جامعه ایران می بودند احتمال داشت یا آن تحول خیلی به تأخیر بیفتد یا شاید روی ندهد . دکتر صدیقی تلاش زیادی کرد به اینکه دولتی تشکیل بدهد ولی بعد از دو هفته متوجه شد که اشخاصی که سابقاً در چپه ملی بودند و یا با چپه ملی کار می کردند در آن ایام حساس آماده همکاری با دولت ایشان نمیستند . البته نظر این اشخاص متفاوت بود و من عده زیادی از آنها را می شناسم و خیلی فکر می کنم بتوانم نظرات آنها را در آن ایام ، عدم قبولی ، عدم همکاری با دکتر صدیقی ، را تشریح کنم که متأسفانه مجال نیست . بنابراین ، دکتر صدیقی با سلامت نفس سیاسی که داشت میدانم که امروز در ایران مانده است و گذردی خوشبختانه به ایشان حاصل شد.

سوال : در واقع شاید کمی دیر بوده یعنی بعثت دیری این داستان و سرعت وقایع دکتر صدیقی نتوانست تشکیل بدهد یا این بعثت اصلاً عدم همکاری چپه ملی بوده است ؟

آقای جفرودی : باید به شما بگویم که چپه ملی همانطور که با شاپور پختیار بعداً همکاری نکرد با دکتر صدیقی هم همکاری نمی کرد . یکی از تشخیص های غلط اعضاء خودخواه چپه ملی بود . اگر چه آن ایام قبول زمامداری در ایران دیر شده بود ولی من معتقدم که در ایران در همان ایام عده کافی از شخصیت های سیاسی وجود داشتند که اگر همه باهم دست همکاری می دادند همت می کردند می توانستند مملکت را در آن ایام از آن ورطه هولناک نجات بدهند.

سوال : آن دو نفری که فرمودید شاهد ملاقات دکتر صدیقی با شاه بودند این چوری که من شنیدم دکتر علی اکبر سیاسی بوده و عبدالله اشتهاد درست است ؟

آقای جفرودی : دکتر علی اکبر سیاسی مملماً نبود.

سؤال : چگونه ؟ بسیار خوب . حالا این داستان مال ملاقاتشان است و وقایع سال ۱۳۵۷. در وقایع سال ۱۳۵۷ يك مقداری زياد شکات غیرمشخص وجود دارد که مردم اطلاع ندارند پهلتي که در آن موقع خاص وضع رسانه‌ها طوری نبود که مردم از همه چیز مطلع بشوند و در واقع این گم‌شگوهائی هم که می‌گذشت اغلب در زیر بود و اغلب عمومی نمی‌شد. بنابراین وقایع آن سال خیلی مهم هست که بتدریج از زیر بیرون بیاید . شما تا آجاشی که من اطلاع دارم در آن سال با افراد مختلف تماس داشتید و فعالیتهائی داشتید و من خواهش می‌کنم که يك مقداری وقایع آن سال را پازش کنید هم سال ۱۳۵۷ و هم وقایعی که در روزهای اول انقلاب و بعد از انقلاب اتفاق افتاد خواهشم این هست که بفرمائید در مورد آقای پختیار که بعداً به سمت نخست وزیر رسیدند شما که آشنائی نزدیک داشتید آن سال آخر را چه جریاناتی هست که قابل ذکر باشد از لحاظ ایشان ؟

آقای دکتر چفرودی : آقای دکتر اعتماد من از سال ۱۳۴۲ پیچد با عده‌ای از دوستانم که تعداد آنها ۹۰ نفر بود و حداقل تحصیلات این عده لیسانس بود، يك نوع جلسات گفتگویی داشتیم. در يك جاشی جمع می‌شدیم باهم به مشورت می‌پرداختیم و اوضاع و احوال روز را تجزیه و تحلیل می‌کردیم. البته اینها دسته سیاسی نبود. برای ایشکه میدانید که دسته سیاسی با اجازه مقامات می‌پایست در آن ایام بوجود بیاید ولی ما چون باهم دوست و رفیق بودیم همه هفته یکروز در هفته جمع می‌شدیم و باهم اوضاع و احوال را تجزیه و تحلیل می‌کردیم این دسته تا سال ۱۳۵۷ جلساتش ادامه داشت . در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ مخصوصاً با يك عده دیگری جمع می‌شدیم و اوضاع و احوال روز را تجزیه و تحلیل می‌کردیم و باهم به مشورت می‌پرداختیم این دسته دوم عده‌ای از اعضاء جبهه ملی بودند. مثل مهندس مهدی پازرگان که در جمع اینها اشخاص دیگری که در رژیم سابق صاحب مقام و منصب بودند حاضر می‌شدند. مثلاً دکتر هوشنگ نهاوندی مثلاً دکتر علی امینی و شخصیت های دیگری که در ایران در آن موقع صاحب مقام و منصب بودند. اینها در آن جلسات حاضر می‌شدند من باید به شما يك نکته را بگویم که من در زندگی دانشگاهیم از معتقدان به شخصیت علمی و شخصیت اداری دکتر علی اکبر سیاسی بودم . بنابراین او نیز یکی از کسانی بود که در این جلسات حاضر میشد. البته شخصیت های دیگری مثل شادروان عبدالله استقام هم در این جلسات حاضر می‌شدند . بنابراین دو دسته در هفته باهم به مشورت می‌پرداختیم . به دلایلی که در شرفیابی ها به من گوشزد شد، شاه فقید به مطالب این جلسات تاحدی از راه بعضی از اعضاء این جلسات وقوف پیدا می‌کردند. جلسه دوم یعنی کسانی که بطور مخلوط از اعضاء جبهه ملی و غیر جبهه ملی یا کسانی که صاحب مقام و منصب بودند به این علت دور هم جمع می‌شدند که ما سال ۱۳۵۷ را از ابتداء سال بحران ایران و سال سرشویت ساز تشخیص داده بودیم . چنانکه متأسفانه شد . بهمین جهت می‌گشتیم پی چاره. من نمی‌خواهم امروز در این جلسه از بعضی شرفیابی هایم حضور شاه فقید در سال ۱۳۵۷ و مطالبی که از طرف ایشان عنوان میشد یا از طرف من بعرض میرسید سخنانی بگویم . ولی میدانم که شاه فقید در سال ۱۳۵۷ متوجه بحران بود ولی به عمق بحران پی نبرده بودند. بهمین جهت دولتی که بر سر کار بود تا شهریور ماه بر سر کار خود ماند و بعد انتخاباتی که شد به جانشینی آن دولت هر اندازه من دوستی با این آدم داشته باشم او را آدم مناسب آن ایام نمی‌دانم . آن نظامی با کابینه نظامی که بعد از آن شخص به نخست وزیری و تشکیل دولت رسیدند آنها هم مطلقاً مناسب آن ایام نبودند. از شهریور ماه سال ۱۳۵۷ اعلیحضرت فقید به فکر این افتاده بودند که از بعضی از اعضاء جبهه ملی دعوت کنند که دولتی تشکیل بدهند . خیال می‌کنم که از میان کسانی که مورد نظر ایشان بود یکی دکتر صدیقی است که شرفیابی

ایشان در آن جلسه سه و چهار ساعته درست صبح يك پنجشنبه بود. اطلاع كافی دارید که در پشت پرده شهبانو بدعوت بعضی از اعضاء خاندان بختیاری متوجه آقای دکتر شاپور بختیار شدند. دو یا سه جلسه در خانه بعضی از بستگان خاندان بختیاری در ناحیه شمیران ملاقاتهایی بین شهبانو فرح دیبا و آقای دکتر شاپور بختیار بعمل آمد تا آنجائی که من اطلاع دارم هر يك از این جلسات پیش از دو ساعت طول کشید. شهبانو مجذوب دانش علمی و اطلاعات سیاسی آقای دکتر بختیار شد و مطالب را به مسر تاجدار خود شاه فقید رسانید که تدریجا "اعلیحضرت هم متوجه موقعیت آقای دکتر شاپور بختیار شدند که همانطور که اطلاع دارید در اول دیماه سال ۱۳۵۷ مذاکرات جدی برای تشکیل يك دولت بین شاهنشاه و آقای دکتر بختیار بعمل آمد. بنابراین، کسان دیگری اگر در این میان یعنی در خارج مدعی شدند که واسله بین شاهنشاه و آقای دکتر بختیار بودند بنظر من ادعای پوچی است. ادعای واردی نیست. اصل مطلب همان است که من به جنابعالی عرض کردم ملاقاتهایی است که بین شهبانوی ایران و آقای دکتر بختیار شد که ایشان مجذوب و متقاعد شدند که دکتر بختیار یکی از افراد نادر چپه ملی است که ممکن است چرخ مملکت را در آن ایام بتواند بیک صورتی بگرداند. البته آقای دکتر اعتماد باید اذعان کرد که خیلی دیر شد آنچه که باعث تاسف و تاءثر من است این است که آقای دکتر بختیار هم مانند سایر اعضاء چپه ملی موفق شدند که شخصیت های مجرب را بعنوان وزیر انتخاب کنند. بعضی از وزراء ایشان آدمهای برجسته، شخصیتهای برجسته ایرانشند. ولی پیشترشان فاقد تجربه وزارت یا اداری بودند. بعضی از وزارتخانه های ایشان بی وزیر بود. آنچه که مایه تاسف من است اینست که بعد از ۲۰ سال مبارزه در ایران چنگوش ممکن است مبارزان سیاسی نتوانند در روزی که بخواهند از مبارزات خودشان بهره بگیرند عده کافی رفیق و هم رزم وفادار داشته باشند که از وجود آنها در مقامات مورد نیاز مملکت استفاده کنند. بهمین جهت، دولت نهم بعد آقای دکتر بختیار دولتی بود که منحصر به خودشان و وزیر خارجه شان و دکتر عباسقلی بختیار و یکی دو نفر دیگر بود. به بقیه نمی توان نام وزیر گذاشت. البته بعضی از دوستان نزدیک آقای دکتر بختیار که شاید با ایشان سابقه چهل ساله داشتند در خارج ماندند و آماده همکاری با ایشان شدند. چپه ملی هم ایشان را ترك کرد، حزب ایران هم ایشان را اخراج کرد. بعضی از کسانی که عضو چپه ملی در آن ایام بودند و امروز همکار نزدیک ایشان هستند آثروژ جزء بدگویان ایشان بودند. بهرحال آقای دکتر بختیار با يك تشخیص غیرعادی از نظر شخص خودشان از نظر يك عضو خاندان بختیاری این پیشنهاد اعلیحضرت را پذیرفتند که به مقام نخست وزیری ایران برسند و بعقیده من آنچه بعد از نظر مبارزه پیدا کردند ناشی از فرمائی است که شاه فقید بدست ایشان داد و ناشی از تشخیص صحیحی است که آقای دکتر شاپور بختیار در آن ایام دادند و این سمت را قبول کردند. شاید ته دلشان بخوبی می دانستند که در آن ایام اداره امور مملکت از عهده ایشان خارج است. ولی بهرحال همانطور که میدانید سی و چند روز ایشان صدارت و وزارت کردند و من در پشت پرده تا آنجائی که دست من میرسید به خاطر مملکت در درجه اول به خاطر دینی که به ایران و مردم ایران داشتم معنی می کردم که بعضی از مشکلات ایشان را در پشت پرده حل کنم. مسائل زیادی مطرح است. یکی از آنها جلسه ای است که در منزل آقای دکتر علی اکبر سیاسی در اوائل بهمن ماه ۱۳۵۷ با شرکت آقای دکتر بختیار و آقای مهندس مهدی بازرگان تشکیل شد. این جلسه به این دلیل بود که شاید بین آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر شاپور بختیار که آشوقت نخست وزیر بود يك نوع همکاری منتج مملکت بوجود بیاید. این دو نفر آقایان قریب دو ساعت آثروژ سه شنبه گذاشی از ساعت دو نیم بعد از ظهر قریب دو ساعت باهم مذاکره کردند هیچیک نتوانست دیگری را متقاعد کند که به نوعی باهم همکاری کند. آقای دکتر بختیار دولت خودشان را قائلوشی می دانستند برای اینکه

مجلسین به ایشان رای اعتماد داده بودند. از آقای مهندس بازرگان دعوت کرده بودند وارد دولت ایشان بشوند و هر چند وزارتخانه‌ای که مایلند خودشان و دوستانشان اشغال کنند. ولی آقای مهندس مهدی بازرگان می‌گفتند با توجه به اوضاع و احوال زمان، ایشان نمی‌توانند عضویت دولت آقای دکتر بختیار را قبول کنند. آقای دکتر بختیار از این سمت استعفا کنند، مهندس مهدی بازرگان دولتی تشکیل بدهند و آقای دکتر بختیار وارد دولت ایشان بشوند و هر چند وزارتخانه‌ای را که مایل هستند در دست بگیرند. بعد از دو ساعت مذاکره بین اینها یک شوق تفاهم بود ولی توافق مطلقاً بوجود نیامد. آقای دکتر سیاسی و من هرچه کوشش کردیم که شاید بتوانیم آن روز یک راه حلی پیدا کنیم بدلالی که قبلاً راجح به اعضاء چپه ملی بیان کردم، بین این دو نفر توافق حاصل شد. هر دو اوضاع ایران را بسیار حساس و بحرانی می‌دیدند و این جلسه منزل دکتر سیاسی بنظر من در آن ایام یک جلسه تاریخی است. جلسه بیشتر از آن از هم‌اکنون پیش بینی شده بود که در منزل من تشکیل بشود که بعداً در تاریخ یکشنبه ۲۲ بهمن ماه در منزل من تشکیل شد. البته آقای دکتر شاپور بختیار و دکتر عباسقلی بختیار که پنا بود در جلسه شرکت کنند چون آرزوی روزی بود که اسلحه بدست انقلابیون افتاده بود و شصت وزیری و ادارات دیگر یکی بعد از دیگری سقوط می‌کرد، محاصره میشد و سقوط می‌کرد، آقای دکتر بختیار در معیت آقای دکتر عباسقلی بختیار به یک مخفیگاه رفتند و در آنجا پنهان شدند که بعداً محل اختفایشان را تغییر دادند که هر دو مورد بدلائل امنیتی و سیاسی، امروز هم افشاءش مجاز نیست و من البته به هر دو واردم. حال اگر شما مایلید که مقداری از مذاکرات منزل دکتر سیاسی یا احیاناً "منزل من امروز، اینجا، برای شما آینده ایران یا تاریخ ایران بیان بشود من حرفی ندارم.

سوال: عرض کنم که اول بنفرمائید در منزل آقای دکتر سیاسی چه آقای دکتر سیاسی، مهندس مهدی بازرگان و آقای دکتر بختیار شما حضور داشتید و چه کس دیگر؟

آقای جفرودی: فقط ما چهار نفر بودیم. این دو نفر آقایان به ما دو نفر اعتماد داشتند و برای آقای دکتر سیاسی هر دو این آقایان احترام غیر عادی داشتند بهمین جهت جلسه را در منزل ایشان تشکیل دادند.

سوال: پاشی آن جلسه شما بودید؟

آقای جفرودی: پاشی آن جلسه من بودم. مطلب را اول به اطلاع آقای شصت وزیر وقت رساندم که فوری قبول کردند بعد به اطلاع دوستم آقای مهندس مهدی بازرگان رساندم که از آن استقبال کرد.

سوال: سوال دیگر من این هست که وقتی آقای مهندس بازرگان با آقای دکتر بختیار مذاکره می‌کرد احساس شما این بود که ایشان موافقت آقای خمینی را دارند یا از طرف خودشان صحبت می‌کردند؟

آقای جفرودی: در این مذاکره بیشتر من اینطور می‌بینم که ایشان موافقت آقای خمینی را ندارند برای اشجام این مذاکره. چون شما بخوبی میدانید که آقای خمینی در آن ایام مخصوصاً در بهمن ماه در پاریس چگونگی فکر می‌کردند چگونگی اوضاع را می‌دیدند خودشان را در آستانه موفقیت کامل می‌دیدند. بنابراین، نمی‌شد که آقای خمینی به آقای مهندس بازرگان اختیار بدهند که وارد چنین مذاکره‌ای بشوند.



بشتر من محرك آقای بازرگان در شرکت در این چله دو چیز بود. در درجه اول وطن پرستی ایشان و اوضاع و احوال روز ایران. در درجه دوم احترام برای شخص آقای دکتر علی اکبر میبایستی شاید در همان ردیف دوستی دیرینه با شخص من. که ما چهار نفر سعی داشتیم اوضاع و مشکلات ایران را با ایجاد يك نوع تفاهم و توافق بین این دو شخصیت ایرانی حل کنیم.

سؤال: یعنی در واقع فرش فرمائید که آقای بختیار این پیشنهاد را قبول می کردند یعنی از ریاست دولت استعفا می دادند آقای مهندس بازرگان نخست وزیر می شدند و يك دولت ائتلافی تقریباً تشکیل میشد. در آن صورت در واقع آقای مهندس بازرگان در مقابل خمینی قرار می گرفتند. یعنی چی؟ یعنی آقای مهندس بازرگان وضع موجود را ادامه میدادند و خمینی هنوز ترغیب به انقلاب می کرد؟ آیا همچنین چیزی قابل تصور هست؟ یعنی می خواهم ببینم آقای مهندس مهدی بازرگان اینقدر در آن موقع مسئولیت مملکتی و احساس مسئولیتش مهم بود که احیاناً در مقابل خمینی پایستند و مملکت را از ورطه انقلاب نجات بدهد؟

آقای چفرودی: با اینکه آقای مهندس مهدی بازرگان در ایران زندگی می کنند و آنچه من امروز می گویم اگر اشاء بشود ممکن است خطری متوجه حیات این دوست دیرین من بشود معذراً من مقداری از اسرار تاریخ ایران را که مربوط به آقای مهندس مهدی بازرگان است امروز ابراز می کنم برای اینکه تاریخ باید بهمانند باید نوشته بشود. سلسله آینده از آن استفاده بکنند و آن اینست (پایان سوار ۴ پ)

### شروع سواره آ

آقای چفرودی: چند سال قبل از سال ۵۷ آقای مهندس مهدی بازرگان را با من در میان گذاشت. به من گفت رفیق من به این نتیجه رسیدم که مبارزات ما یعنی مبارزات خودش با دوستانش بصورتی که تا آشوبت ادامه داشت به نتیجه قطعی نخواهد رسید و چون سن او هم روز بروز زیادتر می شود ادامه آن مبارزات به آنصورت بی فایده است. بهمین جهت بهتر افتاده است که یکی از دوستانش را مأمور نزدیکی و مذاکره با آقای خمینی بکنند که در آن موقع در عراق بود. شخص مورد نظر آقای دکتر ابراهیم یزدی بود که از طرف آقای مهندس بازرگان چند سال قبل از ۵۷ مأمور شد و نزد آقای خمینی رفت. با آقای خمینی مذاکره کرد. آقای خمینی که مرد با تشخیص بود موقعیت مهندس بازرگان را در جامعه ایران بخصوص در ایران تحصیل کرده ها بخوبی درک می کرد و اثرات مبارزات او را بخوبی تشخیص میداد با تشخیص صحیح در این مذاکره موافقت کرد که با آقای بازرگان يك نوع همکاری داشته باشد البته همکاری که پس افکار خود آقای خمینی بود. نه همکاری که آقای مهندس مهدی بازرگان انتظارش را داشت. متأسفانه، آقای دکتر اعتماد، باید اینجا من کمی به حاشیه بروم. همانطور که در سالهای ۵۶ و ۵۷ بسیاری از کارها که می پایست میشد، نشد. به این معنی که می باید تلفن ما کنترل میشد، علیرغم تمام مشروعیت آزادی، باید جلوی صفحاتی را که از آقای خمینی، از نطق های آقای خمینی، از بیانات آقای خمینی، وارد ایران میشد گرفته بشود جلوی رفت و آمد ما گرفته بشود، جلوی تلگرافها گرفته بشود، که نشد. دستگاههای امنیتی مثل اینکه خودشان را موظف می دانستند که به رژیم خیانت کنند همانطور این رفت و آمد یعنی این تماس هم بر شخص اول مملکت پوشیده بود. آنجا اتحاد و اتفاق و همکاری

آقای خمینی با آقای مهندس بازرگان به ترتیبی که من از شتر آقای خمینی بیان کردم آنجا پایه این اتحاد اساس این اتحاد ریخته شد که بهره بردارش آقای خمینی و رژیم اسلامی بود. نه آقای مهندس مهدی بازرگان . پشاپراین . آقای مهندس بازرگان صلاح خودش و نتیجه گیری از مبارزات طولانی خودش را در این دید که با مذهبیون . با کسانی که دستار پسر دارند و پیام دین اسلام تظاهر می کنند . با آنها یک نوع همکاری عمیق سیاسی پیدا کند. البته دیدید که پاداش او این بود که بعد از اینکه آقای خمینی موفق شد او را به سمت نخست وزیری برگزیند. اما آقای مهندس مهدی بازرگان در جامعه ایران بین تمام تحصیلکرده‌ها حتی آشنائی که با مبارزات او موافق نبودند یک شهرت بی همتائی داشت چون یک آدمی بود دارای سلامت نفس . و احساس وطن پرستی . و دانش علمی بود . و دانش دانشگاهی بود . پشاپراین . حتی کسانی که با مبارزات او موافق نبودند ولی با شخص او موافق بودند . و من معتقدم که اگر شاه فقید در سال ۵۶ بجای شادروان هویدا ایشان را مأمور تشکیل کاپیته می کرد آسانتر می توانست نتیجه بهتری از اوضاع و احوال بگیرد و بعد وقایع را وقوعش را یا به عقب بیندازد یا اصلاً منتفی کند. اینکه شد .

سوال : بجای دکتر آموزگار می فرمائید.

آقای جفرودی : بجانشینی شادروان هویدا در آنوقت مهندس بازرگان را دعوت بکنار می کرد بیشتر من نتیجه بهتری گرفته می شد. برای اینکه تمام تحصیلکرده‌ها، بسیاری از مردم ایران در آن موقع با شخص مهندس مهدی بازرگان و دولتش همکاری می کردند . و من معتقدم که امروز در آن موقع . به جانشینی مرحوم هویدا احتمال زیاد داشت که مهندس مهدی بازرگان تشکیل چنین دولتی را قبول کند . اما در سال ۵۷ و در بهمن ماه البته خیلی دیر شده بود، فوق‌العاده دیر شده بود . باز هم می شود بصورت حدس، بصورت یک نظریه متزلزل . این را قبول کرد که اگر بین آقای مهندس مهدی بازرگان و آقای دکتر شاپور بختیار در تشکیل یک دولت . بیک صورت خاص . فراموش نکنید بیک صورت خاص . تغاهم و توافق حاصل می شد و این دو تن بسیاری از مردم مجرب آن زمان را اعم از اینکه در رژیم سابق خدمت کردند یا احیاناً افراد برجسته چپه ملی بودند دعوت بکنار می کردند هنوز مجال بود که با تلاش غیر عادی و فوق‌العاده با یک دیسپلین اندکی غیر انسانی که توضیح خواهم داد . ایران را از مهلکه‌ای که در ۲۲ بهمن دچار شد نجات داد. مرادم از آن دیسپلین این است که اگر کسانی برخلاف قوانین . عملی برای آشوب در مملکت . عملی برخلاف امنیت می کنند نباید زمامداران ملاحظه داشته باشند. برای اینکه تحول بزرگی چنانکه دیدیم در ایران روی داد . احیاناً اگر با نهایت تأسف عده‌ای از هموطنان ما از بین می‌روند، که بعداً عده خیلی بیشتری رفتند ، باید همان موقع می‌رفتند و مملکت نجات پیدا می کرد. من معتقدم که اگر امروز در مشول آقای دکتر میبسی بین این دو نفر تغاهم و توافق حاصل می شد و بعد این را توسعه میدادند بین عده زیادی از رجال آن زمان ایران اعم از اینکه با رژیم سابق همکاری می کردند یا با چپه ملی . من فکر می کنم هنوز با یک سمبستی کمتر از ۵۰ درصد احتمال نجات مملکت در پیش بود . چون مهدی بازرگان وجهه بسیار خوبی داشت و من فکر می کنم مردم دولت او را اقدامات او را تأیید می کردند و حمایت می کردند البته این فرضیه است .

سوال : خوب در آن جلسه موضع آقای مهندس بازرگان تقریباً قویتر از آقای بختیار بود برای اینکه

ایشان پشت محکمی داشتند و حال اینکه آقای بختیار نداشتند. شما در مورد فلسفه کار آقای مهندس بازرگان فرمودید. و الان روشن است که چرا ایشان نخست وزیر بختیار را قبول نکردند. سوال این است که آقای بختیار آیا در آسروز به عمق مسئله آگاه بودند و اگر بودند چرا ایشان پیششهاد آقای مهندس بازرگان را قبول نکردند؟ منطق ایشان چه بود؟ شما که شاهد مذاکراتشان بودید. متعلق ایشان چه بود؟

آقای جفرودی: یک دلیل روشن دارد ایست که آقای دکتر بختیار فرمان را از شاه گرفت و رای اعتماد را از مجلسی که در رژیم سابق بوجود آمده بودند. و دولت خودش را در آن ایام به سبکی که مملکت اداره می شد قانونی می دانستند و ایشان به نظر من یک تشخیص غیرعادی داشتند در قبول سمت نخست وزیر با اینکه اعتقاد داشتند که دولت ایشان از عهده اوضاع و احوال آسروز ایران پر نمی آمد. بهائیراین ایشان یک فکر صحیح برای خودش کرده بودند. تحمل این را کردند که بعد از سالیان دراز همکاری با چپه ملی حزب ایران ایشان را اخراج کنند ولی ایشان در صندلی صدر نخست وزیر بنشینند و نام ایشان بعنوان نخست وزیر ایران هرود تاریخ ایران و از همانجا تمام مزیای را که بعداً در اظفار مردم سیاسی دنیا، زمامداران دنیا، پیدا کردند از همانجا شروع شد. بهائیراین تشخیص ایشان از نظر شخصی ایشان درست است. اما آقای مهندس مهدی بازرگان در آسروز بنظر آقای دکتر بختیار چگونه دولتی تشکیل میداد؟ دولتی که فرمان شاه همراهش بود؟ فرمان تشکیل دولت را کی میداد؟ باید آنچه که بنظر دکتر سیاسی و من بود یک دولت انقلابی بود که در آن موقع باید بوجود می آمد. مهندس بازرگان همانطور که بعداً نشان داد چرات این را نداشت که علیرغم میل آقای خمینی دولتی بوجود بیارد. شما شجاعت و شهامت آقای دکتر بختیار را در قبول سمت نخست وزیر در آن ایام یک شوخ اشتناء بدانید، والا بنیه اعضاء چپه ملی مخصوصاً آقای مهندس مهدی بازرگان چرات این را نداشتند که علیرغم میل خمینی چائی دولت تشکیل بدهد. ولی اگر دولت انقلابی صورتی که ماها در آن ایام فکر می کردیم بوجود می آمد همانطور که عرض کردم امروز هم فکر می کنم که امکان نجات ایران هنوز وجود داشت.

سوال: یعنی منظور شما یک دولت انقلاب ملی بود که زیر یوغ خمینی نباشد در واقع؟

آقای جفرودی: نه تنها زیر یوغ خمینی نباشد زیر هیچیک از کمانی که بنام مذهب تظاهر می کنند نباشد.

سوال: خوب این واقع که نتیجه ای نداد بعد شما همانطور که فرمودید یک حرکت دیگری کردید برای تشکیل جلسه در منزل خودتان که مصادف شد با ۲۲ بهمن. که فرمودید آقای بختیار نتوانستند در جلسه حضور برسانند. آشوقت چه شد؟ آسروز چه شد؟ حالا واقعه آسروز را بنرمائید.

آقای جفرودی: من همانطور که به شما عرض کردم پشت پرده با تمام وجود با تمام تجربه و دانش آن ایام در حد خود سعی براین داشتم که به نحوی دین خود را نسبت به مملکت ایران و مردم ایران اداء کنم و سهم کوچکی را که می توانم در جلوگیری از خطری که متوجه ایران بود بکنم می کردم. من با مرحوم سپهبد ربیعی ملاقات کردم، فرمانده نیروی هوایی زمان. من همانطور که اطلاع دارید با تیمسار ارتشید قهرمانی همراه شادروان مهندس محسن فروغی با حضور سپهبد ناصر مقدم رئیس وقت سازمان امنیت

ملاقات کردم . پشاپرایین ، پشت پرده فعالیت من شاید مسئله هفتاد من بشود . پشاپرایین ، من در این زمینه فعالیت زیادی داشتم . هم‌اکنون در این جلسه با اینکه این شکایت را در تشکیل این جلسه یعنی عدم موافقت را شاهد و ناظرش بودم ، آقای دکتر سیاسی و من بسیار پیکر ( باید این لغت را بکار ببریم ) و مایوس شدیم ولی یاس بر من مستولی شد من ادامه دادم . همانجا جلسه بعدی را پیش بینی کردیم که تاریخش را قبل از ۲۲ بهمن بود . ولی بعد هفت گرفتاری آقای نخست وزیر وقت موقوفه ۲۲ بهمن شد و پیششدهای که این جلسه در کجا باشد از طرف آقای نخست وزیر وقت شد که به من تکلیف کرد در خانه من باشد . پشاپرایین ، من عده‌ای را آرزو خیر کردم در خانه خودم که تیمسار قره‌باغی و شادروان سپهبد ناصر مقدم ... آرزو مهندس مهدی بازرگان ، دکتر یداله سبحانی ، مهندس عباس امیر ائنتظام ، مهندس حق شناس و دیگران بودند . آنهاستیکه در ایران زندگی می کنند من هنوز شکرانم که می‌داد با ذکر اسم آنها خلجی متوجه آنها بشود . عده زیادی بودند که قرار بود شاهار بمنزل من بیایند که آقای دکتر شاپور بختیار و آقای دکتر عباسقلی بختیار در نخست وزیری محاصره شده بودند منتظر هلیکوپتری بودند که باید از ارتش برای آنها می فرستادند که آرزو یک ساعت به تاخیر انداختند شاید تعمدی در این کار بود . این دو نفر از نخست وزیری پیاده به دانشگاه افسری رفتند و آنجا سوار هلیکوپتر شدند که ساعت یک و پنج بعد از ظهر به آنها رسید و آنها از آنجا به سلطنت آباد آمدند و در پاشگاه اقدسیه نظامیها پیاده شدند و از آنجا با یک اتومبیل پیکان به محل اختتامشان رفتند . از محل اختتام وقتی همه جمع بودند به من تلفن کرد آقای دکتر بختیار که متأسفانه با این اوضاع و احوال نمی تواند حاضر بشود . منم به ایشان توصیه کردم که بیایند برای اینکه اطراف خانه من جمعیت فراوانی هفت تشکیل آن جلسه جمع شده بودند . این پیش بینی من دشوار آن چاره چوئی بود که من تردید داشتم هرکس هر مطلبی را بهر صورت بگوید خلاف حقیقت است . من این جلسات را تشکیل میدادم و ما پیش بینی نمی کردیم که در روز ۲۲ بهمن این فاجعه روی بدهد . جلسه در منزل من بود آرزو البته تصدیق می کنیم که مذاکرات صورت دیگری پیدا کرد برای اینکه از شب قبل بدلایل زیاد دیوار مسلسل سازی بدست مهاجمین افتاد . دیوار سوراخ شد و می گویند در آنجا مقتصد هزار مسلسل بوده حالا مقتصد هزار یا هفتاد هزار یا هفت هزار بالاخره عده کافی مسلسل بدست مردم آشوبگر آرزو ، کور و بیخبر از تمام اوضاع ، برای یک موفقیتی که بعداً از آن پشیمان شدند ، افتاد که آرزو آن ماجرا پیش آمد . ما که این را نمی داشتیم ، پیش بینی هم نمی کردیم . پشاپرایین ، جلسه در منزل من تشکیل شد . مذاکرات صورت دیگری پیدا کرد . یکی از مذاکرات این بود که آقای دکتر بختیار استعفاء کشد ولی دکتر بختیار مخفی بود و خواست تلفن مخفیگاهش را به من بدهد به ایشان توصیه کردم این کار را نکنند . خودش نیم ساعت به نیم ساعت تلفن کند و از مذاکرات خبر بگیرد . یک مذاکره این بود که حکومت نظامی از ساعت چهار بعد بود رسماً از طرف تیمسار قره‌باغی لغو بشود . ولی حکومت نظامی خود بخود لغو شده بود ، چون دولتی نبود ، مملکتی نبود ، شهرپاشی ها ، کلاشتریها یکی بعد از دیگری سقوط می کرد . پشاپرایین ، مطلب مطرح نبود . اما مطلبی که در آنجا مطرح شد این بود که چه بکنیم ؟ همه فکر می کردند که آرزو آقای مهندس بازرگان بعنوان رئیس دولت رسماً بر صدر نخست وزیری خواهد شست . در همان وسط مذاکرات از رادیو با من تماس گرفتند که آیا آقای مهندس مهدی بازرگان را کجا میشود پیدا کرد ؟ گفتیم خانه پنده است . گفتند می شود با ایشان صحبت کرد ؟ پنده به ایشان گفتیم . گفتند بگوئید که نه . هر صحبتی دارند با شما بکنند گفتند ما می خواهیم با ایشان صاحب کنیم . شما فکر کنید که رادیو ایران در آرزو متوجه جانشین تمام اوضاع بود که با جانشین صاحب کند ، نه با کسانی که قبلاً روی عادت یا روی دیسپلین یا

روی انضباط مصاحبه می کردند . قرار مصاحبه آقای مهندس مهدی پازرگان در آژورز برای ساعت هفت بعد از ظهر گذاشته شد . در آنجا مذاکرات زیادی شد که تمام صورتجلسات را آقای مهندس عباس امیراشتهاد می نوشتند و تا آنجائی که من از دور خبر دارم این صورتجلسات را بدست هیچکس ندادند . شاید مصاحبه که بر ایشان در زندان وارد شد یکپیش ناشی از این صورتجلسه و خودداری از افشاء تمام اسرار و مبارزات آقای مهندس پازرگان بود . باید به شما این نکته را بگویم که قبل از تشکیل این جلسه ملاقاتهای بطور مسلم بین آقای مهندس پازرگان و آقای بهشتی و بعضی از سران نظامی ما روی داد . ملاقاتهای بعمل آمد . و قرار و مدارهای گذاشته شد . همکاری بعضی که متهم شدند بعضی از سران نظامی ما ناشی از این ملاقاتها بود . اگر جان بعضی ، حیات بعضی از نظامیها ، از امراء ، مضمون مانده از کژند رژیم اسلامی ، شاید ناشی از این ملاقاتها بود . ولی آژورز مسئله برسر این بود که اولاً " چگونگی استعماری دولت وقت بدست بیاید ؟ رئیس دولت به کی باید استعفا بدهد ؟ مطلب مهمی بود . مذاکرات زیادی شد . آقای مهندس پازرگان روی سخش روی سخن را متوجه تیمسار ارتشبد قرهباغی کردند و از ایشان خواستند که ایشان همراه ایشان به تلویزیون بروند و آنجا همکاری ارتش را رسماً اعلام کنند همکاری ارتش ایران را با انقلابیون آن زمان . من شاهد و ناظر این مطلب هستم که آقای ارتشبد قرهباغی از قبول این پیشنهاد خودداری کردند و گفتند که صبح آژورز صورتجلسه‌ای شده بین امراء ارتش و ارتش بیطرف است . البته خود این تا چه اندازه به مملکت صدمه وارد آورد تشخیص و بحشش با متفکران ایران بود . عرض کنم در این موقع برای اینکه این مشکل حل بشود تیمسار ناصر مقدم گفتند که آقای مهندس پازرگان شما از یکشنبه گذشته تا دیروز هر شب ، یکشنبه شب گذشته اینجا خوابیدید ، دوشنبه شب اینجا خوابیدید ، سه شنبه شب در این خانه ، چهارشنبه شب در این خانه پنهان شدید ، تا روز شنبه یک احضاریه‌ای داد . مرادش این بود که دستگاه امنیت مملکتی رد پای یک آدمی مثل آقای مهندس پازرگان را ، که همه پازرگانها شاید در آن ایام از دو بیست نفر تجاوز نمی کردند ، رد پای همه اینها را داد . بنابراین ، اصرار نداشته باشید که امروز در این بحران ارتش ایران به این صورت آشکار ملوث بشود . ارتش ایران آژورز با این اعلام ملوث بشود . شما اگر بروید در تلویزیون ، خودتان اظهار کنید که ارتش ایران با شما موافق است ، طرفدار شماست ، کمی نیست که این را تکذیب کند . چون سران ارتش ، مسئولان ارتش ، دسترسی به تلویزیون اینها ندارند که تکذیب کنند . دسترسی به رسانه‌های گروهی ندارند که تکذیب کنند . بنابراین ، حرف شما خود بخود به کرسی می نشیند . پازرگان هم همین کار را کرد . بنابراین کسی نبود که تکذیب کند . یکی از شکات برجسته مذاکرات آژورز این بود . یکی دیگر از مذاکرات در آژورز این بود که آقای مهندس پازرگان که با فرمان آقای خمینی نخست وزیر می شود چگونگی دولتش را اداره خواهد کرد ؟ با چه کسانی همکاری خواهد کرد ؟ یکی از شکات مهم این مذاکرات این بود که خود بحث مفصلی دارد . چون جلسه ساعت یک و نیم بعد از ظهر شروع شد و ساعت هفت برای اینکه آقای پازرگان و دکتر بیداله سخایی به تلویزیون بروند خاتمه پیدا کرد . ولی عده‌ای از اعضاء آن جلسه مخصوصاً تیمسار ارتشبد قرهباغی که ساعت هفت از منزل من رفتند تا ساعت یک صبح پا من در تماس تلفنی بودند . روز بعد که روز دوشنبه بود ، که بعضی از سران نامدار ارتش ایران در محل قرارگاههای نظامی از بین رفتند ، ما دنبال این کار بودیم هنوز . این بود خلاصه مذاکرات روز یکشنبه ۲۲ بهمن ماه که دولت رژیم سقوط کرد .

سوال : آشوقت بعد از آن شما دیگر از ارتشبد قره باغی خبر نداشتید دیگر ناپدید شد یا بود ؟

آقای چفردوی : باید به شما آقای دکتر اعتماد اعتراض کنم که در مدت چند ماهی که من در ژردان بودم تیمسار ارتشید قره‌باغی با یک نام مستعار با پسرم آرمین مرتباً در تماس تلفنی بود وقتی که من از ژردان آزاد شدم با من با همان نام در تماس تلفنی بود بطور مستمر. و نماینده‌هایش داشا" به منزل من می آمدند و من را هم می دیدند. من هیچوقت نه شماره تلفنشان را خواستم نه مخفیگاهشان را تا یکسال بعد که ایشان بعد از ایران بیرون آمدند .

سؤال : جهت حرکت ایشان چه بود، یعنی چه فکر می کردند در آژروها. آیا فکر می کردند که اوضاع قابل برگشت هست ؟ یعنی تلاششان در این بود یا اینکه تسلیم شده بودند ؟

آقای چفردوی : عرض مطلبی را که باید در اینجا من امروز متذکر بشوم این است که سران ارتش با یک تشخیص خاصی از طرف بعضی مشاوران اعلیحضرت فقید به اعلیحضرت پیشنهاد می شد. و اعلیحضرت این سران را با آن دیسیپلین و آن نظریه به مقاماتی منصوب می کردند . سران ارتش با آسکه بعضی از آنها دارای سواد نظامی زیادی بودند و جنبه‌های سیاسی شان از حد متوسط بالاتر بود ولی اراده تصمیم گیری را در سیستم اداره امور مملکتی از دست داده بودند . بنظر من یکی از آن افراد تیمسار قره‌باغی بود که اراده تصمیم گیری را خودش از خودش سلب کرد . بهمین جهت در صبح یکشنبه ۲۲ بهمن ماه که نخست وزیر در ابتداء هم‌اکنون دستور بمباران مسلسل سازی را داده بود تیمسار قره باغی این دستور را اجرا نکرد و موکول به تشکیل جلسه امراء کرد که در آنجا مطلب را یعنی مسئولیت را بپن همه یا لااقل بین ۲۴ امیر ارتش تقسیم کند. خودش با اراده خودش اراده تصمیم گیری را ، یک امیر برجسته ، که رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران بود از خودش سلب کرد . حرکت ایشان این بود که کاری نکنند که با نظرات ایشان ، هرچه بوده ، با نظرات سیاسی ایشان ، و بعضی از دوستانشان مخالف باشد، مغایر باشد.

سؤال : بعد فردای آژروز، آقای مهندس بازرگان رسماً نخست وزیر شدند در واقع. شما با ایشان تماستان برقرار بود داشم. آژروت از آژروزهای اول انقلاب و مشکلات تشکیل دولت و ایشها چه بنظرتان هست که بفرمائید ؟

آقای چفردوی : مشکلات تشکیل دولت ایشان و مشکلات مملکتی آنچه که بنظر من می رسید من بدوست دیرینه‌ام مرتباً می گفتم در ملاقاتهای که در نخست وزیری یا جاهای دیگر با ایشان داشتم . آنچه که به صلاحیت ایشان بود به ایشان می گفتم . مطالبی را من به ایشان گفتم که غیر عادی بود ولی وظیفه اخلاقی و دوستی و مملکتی خودم می داشتم که به شخص آقای مهندس مهدی بازرگان بگویم . باید یک مطلبی را امروز افشاء کنم. قبل از اینکه آقای مهندس مهدی بازرگان در مهرماه سال ۱۲۵۷ طلقی در چیژر بکنند و یک شوع جمهوری را اعلام بکنند که بعد پراشر این اشنار ژرداشی شد من به ایشان یک مطلبی را پیشنهاد کردم در خانه خودش در خیابان پشت سفارت روس ، در طبقه شوم . به ایشان گفتم ، آقای مهندس بازرگان ، دوست من ، اینطور بنظر می‌آید که شماها دارید موفق می شوید. یک کاری بکن و آن کار این است . یک نیروی دور خود جمع کن . آقای مهندس بازرگان گفت من از نیروی کافی من بهره می گیرم و آن مردم ایرانشند. گفتم نه مرادم آن نیرو نیست . آن نیروی موثری که در تحولات بکار می‌آید. گفت مرادتان چه هست ؟ گفتم کسانی که بلدند گلوله در کنند. گفت یعنی ارتشی ها ؟ گفتم بله. گفت محال

است ارتشی ما با من کنار بپایند. گفتیم امتحان می کنیم تو قبول کن امتحان می کنیم. گفت که به من بیکهفته وقت بده وسط این بیکهفته به من تلفن کرد تو کارت را شروع کن. من با پیکار بستن یک تدبیری که در آن ایام به من سوء ظنی متوجه من نشود و احیانا" من آن مختصر آزادی که دارم برای این نوع فعالیتها آنها از دست بدم. با پیکار بستن یک نوع تدبیر این کار را شروع کردم و با عده ای از امراء ارتش در خانه خودم تك تك تماس گرفتم شاید بعضی از این وقایع هنوز زنده اند. من تماس گرفتم. بعضی از آنها، یکی از آنها، لااقل اولی آنها، که یک شب از ساعت ۷ تا ۱۲ من پاهاش در خانه خودم به مذاکره پرداختم که او را همراه بکنم که با مهدی بازرگان تماسی حاصل بکند. از همان ابتداء به من گفت ( افسری است که شهید شده) گفت تمام حرفهائی که امشب شما با من میژنید من همه را به عرض اعلیحضرت خواهم رساند. مهم گفتیم حتما" این کار را بکن و نام مرا هم ذکر بکن. برای اینکه آن تدبیری که پیکار بسته بودم تا حدی مرا مصون میداشت. این آدم در حدود ۱۱ شب بمن گفت فدائی من تمام درجاتم را از شخصی شاه گرفتم محال است کاری بکنم که خیانت به او تلقی بشود. من در این کار همراه شما نیستم. پشاپراین، شما خودتان بپیشید افسران ایران مخصوصا" امراء ایران، بعضی ما، چراءت تصمیم گیری نداشتند، نمی توانستند اوضاع و احوال را درک کنند. نمی توانستند فکر کنند که یک آدمی مثل من که از رژیم گذشته متمتع بودم، تمام ژندگی و ترقیات و شهرتم را مدیون اوضاع و احوال رژیم گذشته هستم من به اینها پیشهاد خیانت نمی کنم. متوجه اوضاع نبودند. اما بعضی ما نه. تیمسار ربیعی مذاکراتی که من با او در منزلم کردم آمادگی خودش را به من اعلام داشت. به شما بگویم تیمسار قره باغی و شادروان تیمسار سپهبد ناصر مقدم در مذاکراتی که ما یک روز جمعه یعنی یک روز تعطیلی باتفاق شادروان محسن فروغی در ستاد بزرگ ارتشتاران از ساعت ۱۰ روز جمعه تا ۲ بعد از ظهر با تیمسار قره باغی و تیمسار مقدم داشتیم بنده باید به شما این را اعتراف بکنم که تیمسار قره باغی در آن مذاکراتی که با ایشان کردم به من گفتند تمام مطالب را به اطلاع نخست وزیر میرسانم. گفتیم کاری که من دارم می کنم توأم با یک نوع شهامت و تهور است. شما بفرکه دلتان می خواهید بگوئید این مطالبی را که ما و شما در میان می گذاریم. پشاپراین، تیمسار قره باغی و تیمسار مقدم یک نوع دیگر فکر می کردند. چهار ساعت مذاکرات ما آشروز طول کشیده بود. این با تیمسار قره باغی است که اینها را افشاء کند. چرا افشاء نمی کند من نمی دانم.

سوال: بده، البته هرکمی شاید در موقعش خواهد کرد. مسئله تیمسار قره باغی این هست که روی نقش ایشان شك زیاد هست. و این شك را حالا چطوری پاهاش معامله خواهند کرد نمی دانم. مهم این هست که همینطور که فرمودید سران ارتش ایران یک عده بودند که بطور مكائیک در واقع دیسپلین نظامی شان را رعایت می کردند و باصطلاح ثقله گرایششان فقط شخص شاه بود. اینطور که می فرمائید یک گروه دیگر بودند که یک مقداری آمادگی ذهنی داشتند که یک حرفهای دیگری را بشنوند مخصوصا" اینکه آن حرفهائی که شما آشروز میژدید از فرار معلوم بفرکدام از این افراد در جهت تخلیه این سیستم نبوده در جهت راهگشائی برای جلوگیری از فاجعه بوده. اگر ما افسرانی می داشتیم که واقعا" این جور آشروز اوضاع را تشخیص می دادند و حرکتهائی که می کردند در جهت جلوگیری از فاجعه می بود ولو اینکه نظام موجود مملکتی بهش آسیب میرسید که مهم برای ما نظام موجود مملکتی نبود، مهم برایمان مملکتان بود، شاید به این روز گرفتار نمی شدیم. حالا اینطور که فرمودید از جمله تیمسار مقدم و ارتشید قره باغی یک مقدار آمادگی داشتند احیانا". ولی حالا اینها شهامت نداشتند بموقع تصمیم بگیرند آن مطالبی است که

کم کم روشن خواهد شد . اگر برگردیم روی آقای مهندس بازرگان و حتی قبلاش آقای دکتر بختیار که نخست وزیر بودند سوال من از شما این است که آیا در طی این ماجراها هیچکدام از این دو شخص از شما خواستند که پاهاشان همکاری بکنند ؟

آقای جفرودی : عرض کنم که نه آقای دکتر بختیار خواستند و نه آقای مهندس مهدی بازرگان . اما من در پشت پرده آنچه که امکان داشت به دولت آقای دکتر بختیار کمک می کردم که مقدماتش را ملاحظه کردید یا ذکر نام اشخاص و تاریخ و روز به شما عرض کردم . مخصوصاً روزی که همافران اصفهان آن عصیان را کردند شاید یادتان نباشد من کسی بودم که رفتم به نیروی هوایی و تیمسار ربیعی را دیدم و این مطلب را پاهاشان در میان گذاشتم که تیمسار این همافران چه می گویند ؟ شما کجای کار هستید ؟ شما فرماده نیروی هوایی هستید . خوشبختانه همانروز همان ساعت بدون اینکه واقعا" قرار قبلی باشد نخست وزیر به تیمسار ربیعی تلفن کردند و همین مطلب را از ایشان سوال کردند . جوابهایی که میداد بنده شاهد و ناظرش بودم . بنابراین، ملاحظه می کنید که من پشت پرده در حد خودم بعنوان یک فرد عادی ایران به این کار کمک می کردم به بازرگان هم کمک می کردم بنده به شما بگویم . کمک من این بود که به بازرگان پیشنهاد کرده بودم قبل از آنکه گرفتار بشود قبل از آنکه شطرنج چیزش که ژنرالشی بود در اثر آن که بیاید متکی بشود به ارتش ایران . من این مطلب را این چوری تمام بکنم . آن افسری ، آن امیری که آن شب در خانه من مقاومت می کرد تیمسار پدراهی بود . اولین کسی بود که می گفت من تمام درجاتم را از شخص شاه گرفتم به ایشان خیانت نمی کنم . یعنی یک چنین افسری به آن تمحیلاتش با مقامهایی که در ایران داشت فکر می کرد که من راه دیگری را که به مصلحت مملکت نیست یا احیاناً" به مصلحت رژیم نیست ، دارم میروم . شاید تشخیص میداد که چنین چیزی صلاح است . ولی جرات این را نداشت اراده را از خودش سلب کرد . جرات این را نداشت که بیاید با یک آدمی مثل من که تمام سوابقم برای ایشان روشن بود با مقامهایی که در ایران داشتم اعتماد بکنند و دنبال راه و چاره برود . آن افسر پدراهی بود که من اسمش را افشاء می کنم چون در قید حیات نیست . بازرگان ، وقتی که داشت ، چون من به ایشان گفتم آقای مهندس بازرگان ، راست است که تو وجهه زیادی داری وجهه امروز تو از همه مسئولان روحانی بیشتر است در ایران ، در بین مردم . ولی اینها کافی نیست . اگر تو به ارتش ایران کمک کنی احیاناً" در آینده بعد از احراز مقامی ، احیاناً" اوضاع و احوال شامعادی برایت پیش آمد ، ارتش ایران پایگاه تو است . و تو خواهی گذاشت که ارتش ایران از بین برود مثلانی بشود گلوله آنها حافظ تو خواهند بود حافظ موقعیت تو خواهند بود . بازرگان همراه بهشتی با ملاقاتهایی که با یک سفیر سابق با سران نظامی کردند او را پی شیار کرد از این که توصیه من را به مرحله اجرا در بیاورد چاره عمل بپوشاند . هر سر او همان آمد که در کلیله دمنه هر سر یک کمی آمد .

سوال : بله ، یعنی آقای بازرگان در واقع منحرف شدند در آن زمینه . برای اینکه بجای اینکه از یک طریق ملی حرکت کنند یک مقداری فعالیتشان را از طریق اعمال شفوذهای خارجی تنظیم کردند که البته بعد هم به ضرر ایشان تمام شد حالا بنحوی . راجع به سایر سران ارتش مثلاً" تیمسار اویسی یا تیمسار رحیمی آیا چیزی دارید بگوئید تماسی پاهاشان داشتید داشتید ؟

آقای جفرودی : شما میدانشید که تیمسار اویسی قبلاً" از ایران رفته بود .



سؤال : قبلاش را عرض می‌کنم قبل از اینکه برود.

آقای چفرودی : تیمسار اوپسی یک نظامی بود وفادار به خاندان سلطنت برای اینکه تمام زندگی و واقعا باید گفت از نظر نظامی و دیپلماتیک و دیپلماتیک های نظامی ، افسانها های نظامی ، موافق و چابکار یکطرفی خاندان پهلوی بود و تا آخرین روز هم وفادار بود . و ایران را هم از نظر سطح نظامی بخوبی می شناخت . تا آنجائیکه من از دور اطلاع دارم بعضی پیششهادهای ایشان اصلا موافق نظر و میل شاه فقید نبود . من فکر می‌کنم که یک آدمی مثل تیمسار اوپسی شاید اگر دستش پاژ می بود و با آن شهرت کاذبی که بعنوان قصاب پیدا کرده بود ، اعمالی می کرد که واقعا در آن ایام یا لااقل از طرف مخالفین رژیم که امروز بر سر کارند بعنوان یک قصاب واقعی مشهور و معروف می شد ، آن به شمع مملکت بوده و او در درجه اول به شمع رژیم بود . من فکر می‌کنم که تیمسار اوپسی وقتی دید دستش پاژ نیست اجازه گرفت از ایران خارج شد و حیات خودش را نجات داد ، متاسفانه در خارج نتوانست آن شخصیتی را ابراز کند که به آئین در کوچه پاسی از بین برود . من خیلی متاسفم از این . عرض کنم آقا ، تیمسار رحیمی یکی از افراد نادری است که نمونه شهامت و تهور در ارتش ایران بود یقینا فرد منحصر بفرد نبود . تمام مسئولیتها را در روزهای آخر علیرغم تمام تضییقات و کمبود وسایل و اوضاع و احوال پذیرفت و با کمال شهامت به آئین جانش را از دست داد . تیمسار رحیمی یک افسر رشید به نظر من یک افسر مطلع و یک افسری بود که پاژ روی اوضاع و احوال نمی توانست به اراده خودش کار مهمی انجام بدهد . من تیمسار رحیمی را می شناختم . آنچه می توانم به شما بگویم ، آقای دکتر اعتماد ، این است که یک افسری به شهامت و تهور و وفاداری رحیمی قادر بود در ایران کاری انجام بدهد و یک نام برجسته ای از خودش بگذارد . او هم در داخل سیستم ، بقول شادروان هویدا ، اراده ایشکار را از دست داده بود . بطور قطع رحیمی مظهر وطن پرستی ، مظهر یک نظامی وفادار به مملکت ، به سرحداتش ، مظهر اخلاق و مظهر وفاداری بیک رژیم بود.

سؤال : من یک سوال دیگر از شما دارم البته این پرمی گردد به عقب یک مقداری . در مدتی که آقای آموزگار نخست وزیر بودند آیا شما در آن مدت با ایشان تماسی داشتید و مطالبی نسبت به تحولات ایران در آن روز و در ارتباط با آقای آموزگار دارید که بفرمائید ؟

آقای چفرودی : عرض کنم با اینکه بین آقای دکتر جمشید آموزگار و من به دلائل زیاد از سال ۱۳۲۸ ایرانی تا موقعی که ایشان همه کاره حزب رستاخیز شدند تماس و دوستی و نزدیکی زیادی بود ، مخصوصا در دوره ای که ایشان وزیر دارایی بودند ، معذا باید بنده به شما اعتراف کنم که آقای دکتر جمشید آموزگار وقتی نخست وزیر شدند و بطریقی که نخست وزیر شدند و بصورتی که در جزیره کیش مطلب با ایشان از طرف شادروان امیر اسداله علم در میان گذاشته شد وقتی ایشان نخست وزیر شدند کوچکترین تماسی با شخص من نداشتند . بنابراین ، من هیچ نوع همکاری با ایشان ، نه آشکار نه مخفی ، در دولت ایشان نداشتیم . یعنی ایشان بیک آدمی مثل بنده که رفیق چند ساله اش بود کوچکترین توجه نداشتند .

سؤال : خیلی ممنونم آقای چفرودی از این مصاحبه طولانی و مطالبی که فرمودید انشاءاله باز اگر مطالب

تازه‌ای بیشترتان رسید همیشه می شود اضافه کرد خیلی ممنونم. ( پایان نوار ه آ )